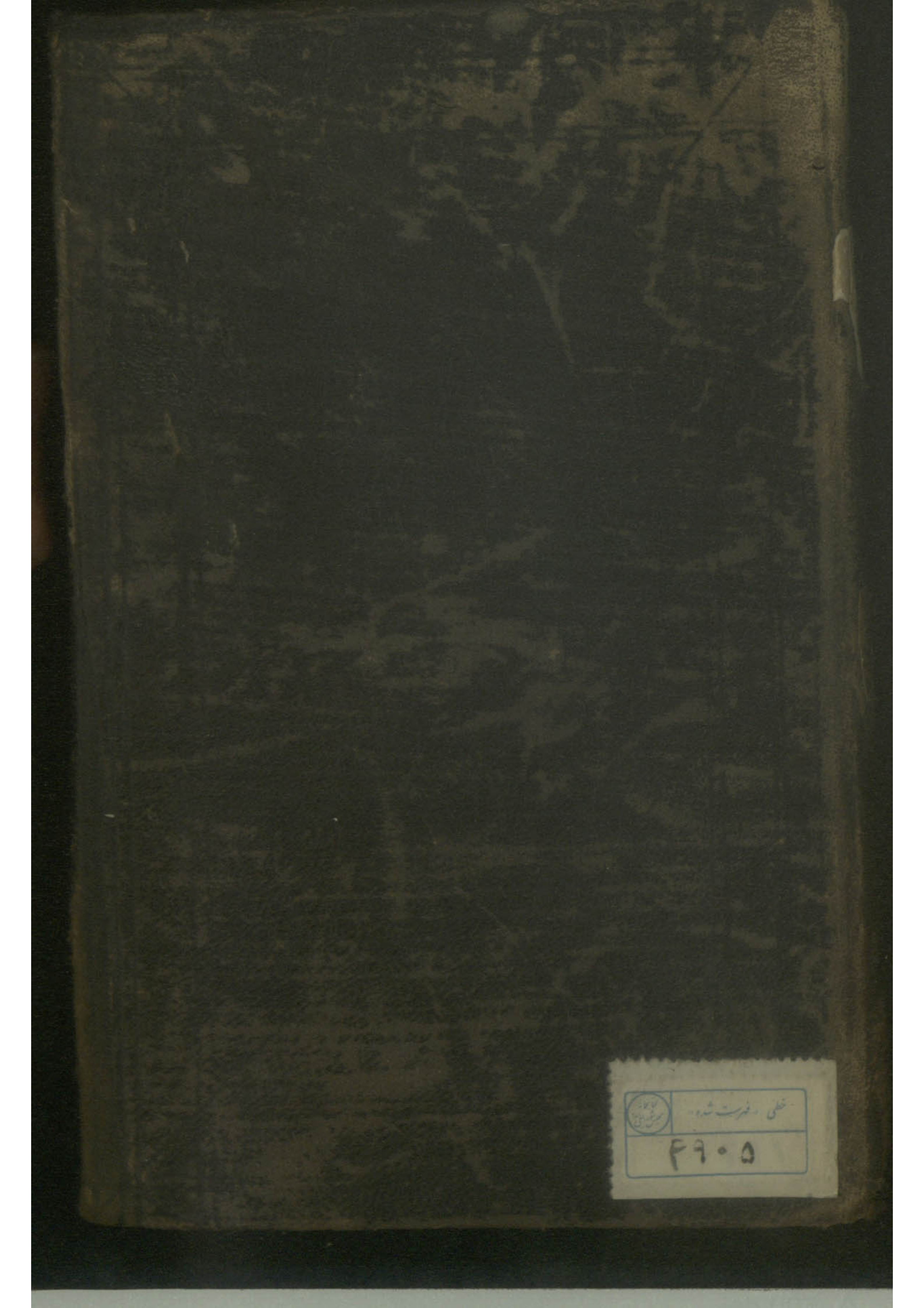
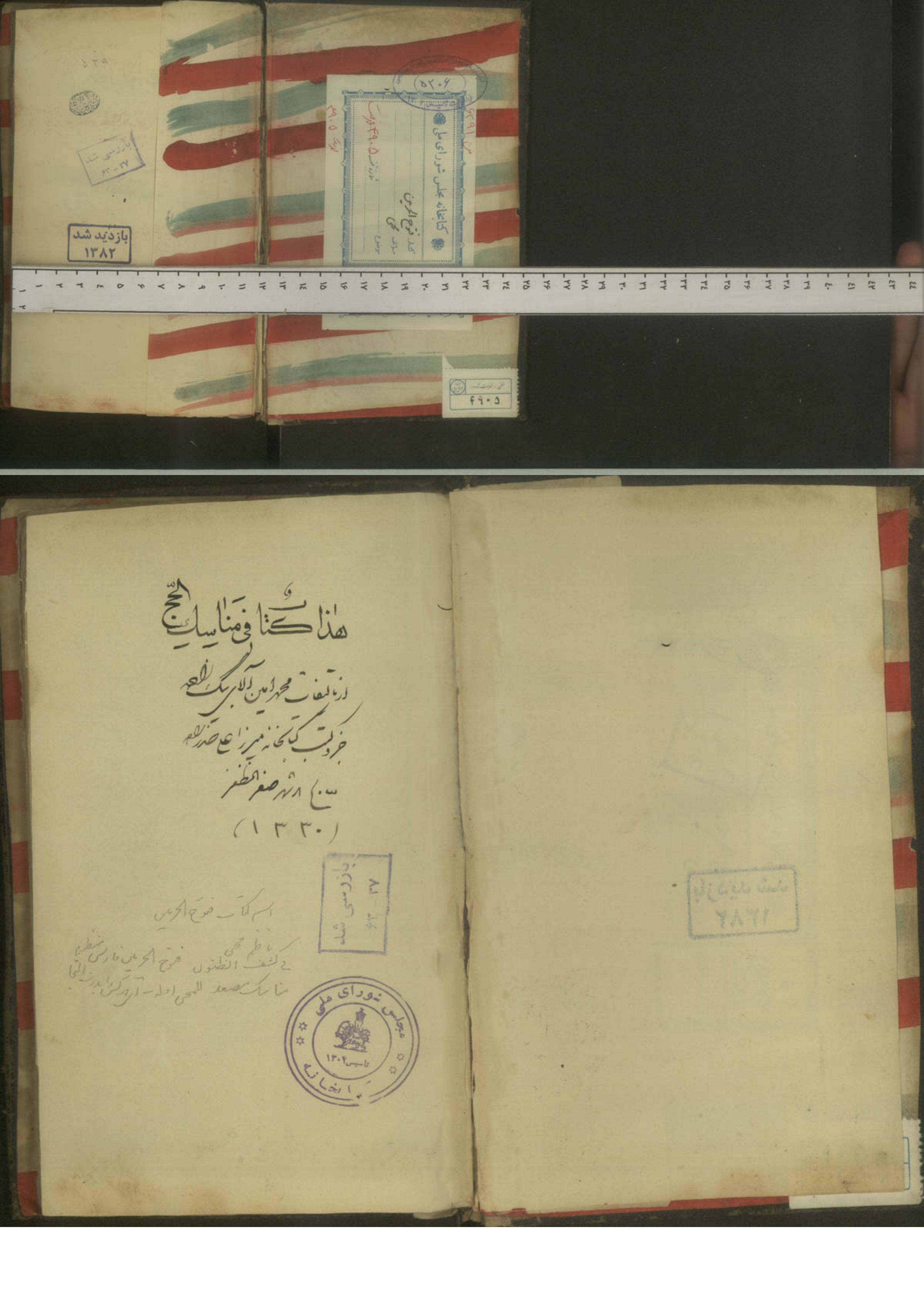




من ۶۲۹۱
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب فتوح الحرمین
مؤلف محیی
موضوع
شماره ثبت کتاب
۶۲۹۷۲
شماره فهرست ۴۹۰۵ فهرست
۵۲۰۶
۴۹۰۵
بازدید شد
۱۳۸۲



هذا کتاب فی مناسک الحج

از ملتقطات محمد امین آلای بیگ اعظم

جزو کتب کتابخانه میرزا علی صدر الاسلام

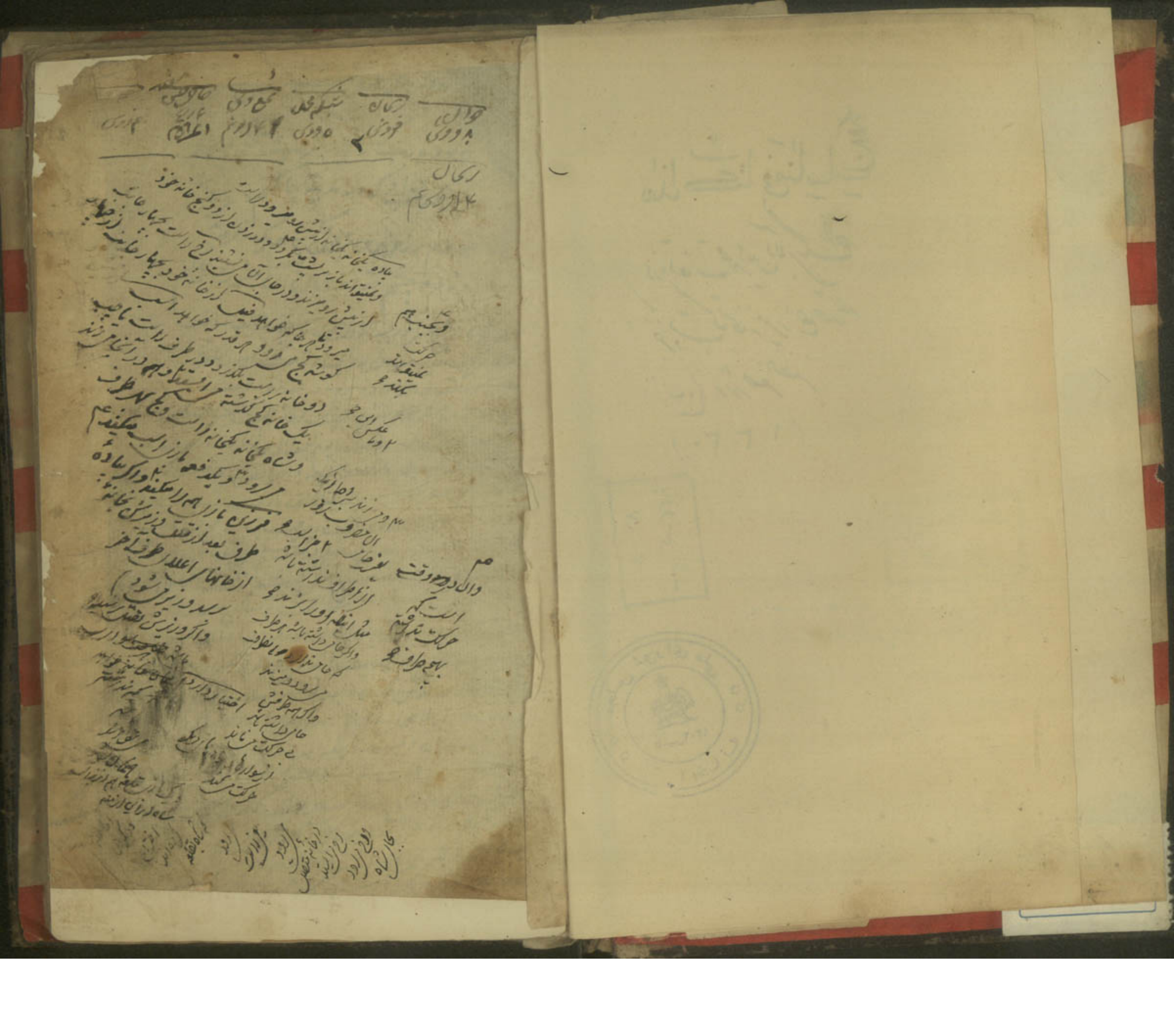
سنه ۸ شهر صفر المظفر

(۱۳۳۰)

اسم کتاب فتوح الحرمین

ناظم محیی

در کشف الظنون فتوح الحرمین فارسی منظوم



مولانا جامی قدس سره آلسامی ...

ای بود یارب که رو در یثرب و بطحا کنم
گه بمکه منزل و گه در مدینه جا کنم

بر کنار زمزم از دل بر کشم یک زمزمه
وز دو چشم خونفشان آن چشمه را دریا کنم

خرجت للحج فی الرابع عشر من رجب الفرد الحجة و سبعین بعد الالف و دخلت
الی الشام الشریف سابع رمضان یوم الجمعة و توجهت الی مصر القاهرة
یوم الاحد و دخلت الی القاهرة یوم عرفة عید الفطر و خرجت
منها الی البرکة تاسع عشرین من شوال و تشرفت برؤیة البیت العتیق سادس
ذی الحجة و وقفت بعرفات یوم الجمعة الحمد لله ثم الحمد لله و درست
بمدینة المبارکة سلیمانیة من صدر الشریعة و الفرائض السراجیة و مشکاة المصابیح
یوم الثانی من محرم الحرام لسنة اثنی و سبعین بعد الالف و رحلت الی زیارة شفیع المذنبین
حبیب رب العالمین بعد المولد الشریف و تشرفت بزیارة حجرته غرة ربیع الاخر
و قرأت تبرکا احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم التی جمعها محیی الدین النووی رحمه الله
عند منبره الشریف و اخذت السند لنفسی للحدیث من المحدث الکامل و المکاشف
الماهر زبدة الحفاظ من الشیخ علاء الدین اللحنی المالکی و اجازنی اجازة من طرفه
ثم اتیت الی مکة المکرمة عاشر جمادی الاول و درست فی المدرسة الحنبلیة الی الموسم
و حججت ثانیا بفضل الله و اهدیت ثوابه لروح والدتی ... ابنت
... غازی و بعد الموسم رحلت الی زیارة ترجمان القرآن
حبر الامة احد عبادلة الاصحاب ابن عم رسول الله عبد الله بن عباس رضی الله عنهما و عن
اصحاب رسول الله اجمعین و ... المولود ... العباس و درست بتوفیق الله
الی الموسم فلما جاء الموسم ... المدرسة ... تالی
الحمد لله و اهدیت ثوابه ... المذنبین ... و کرمه ... بهذا الاثر و فقنی الله
... الکریم ... و ... تحت لوائه
یوم المیزان ... محمد امین المشتهر ... زاده ... الدین ... زاده
... استانبول لسنة اربع و سبعین بعد الالف
... المجد و الشرف

ای بود یارب که رود ...



بسم الله الرحمن الرحیم

ای همه کس را بدرت التجا | کعبه دل از تو نور صفا
ای کرمت واسطه بود ما | خانه تو کعبه مقصود ما
از حشمت کعبه سیه خانه ایست | وز حرم پاک تو کاشانه ایست
نام نهان بر حجر الاسود کشی | داغ نهان تو بود بر جبینش
شد حرمت زینت باغ جهان | خانه تو چشم چراغ جهان
کیست که پروانه این خانه نیست | واله سرگشته و دیوانه نیست
خانه تو دیده هر مسجد است | مردم دیده حجر الاسود است
چشمه زمزم که ترا در حرم | هست ز سر چشمه بحر کرم
آینه سان صاف دل او طاهر است | نیست درین هیچ شکی ظاهر است
سوی تو باشد همگی سعی ما | غیر تو ما را نبود مدعا
شاهد حسن تو ز روز ازل | بوده به تنهایی خود بی بدل

خواست

خواست که ظاهر شود از هر کنار | جلوه بیحد کند و بی قیاس
غنچه صفت چون ز نسیم حیات | چهره گشود و شد نبات ثبات
طرف گلستان جهان تازه شد | باغچه صنع پرآوازه شد
معرکه عالم از آن راست شد | هر چه از آن معرکه میخواست شد
گلبن امکان چو شکفتن گرفت | بلبل جان حمد تو گفتن گرفت
نیست ز تو یافت نشان وجود | نیست شود باز بجایی که بود
چون ز ازل ملک دو عالم تراست | شاهی آن نیز مسلم تراست
غیب و ظهوری دو هر سر کرده است | هست کن نیست کن هر چه هست
بر کمر کوه چو گوهر نشان | وز گهر ابر زر و گوهر فشان
میوه رطوب ده از چوب خشک | قند به نی رنگ بگل بو بمشک
جز تو کسی ساکن این در نیست | جمله توی در دو جهان غیر نیست
ای دو جهان غرقه آلای تو | کون و مکان قطره دریای تو
مبدا اشیا است الهیت | عین وجود آمده ماهیت
گوهر جان در صدف تن نهاد | نور خود در دل روشن نهاد
جمله ذرات نمود تواند | پرتو خورشید وجود تواند

هستی هر هست شد از هست تو   بود وجود همه در دست تو

تو قدم از خود ننهاده برون   پر ز تو آفاق برون و درون

حمد تو از حیطهٔ نطقست بیش   ناطقه افکنده سر عجز پیش

وه چه عبارت که بفهم کسی   هم نرسد گرچه دهد جان بسی

عقل فرو مانده بپای دلیل   کی رسد آنجا که نشد جبرئیل

گر بقدم بانگ زند مور لنگ   کی بمسیحا رسد او نی درنگ

گرچه زبان صد بودم هر یکی   شکر تو از صد نتوانم یکی

نعمت او بیشتر از شکرهاست   شکر هم از نعمت خاص خداست

بس نتوان شکر گزاری او   گرچه کنم شکر سپاری او

چون نعم اوست برون از خیال   کیف یؤدی به لسان المقال

احسن ما هم به ذوالهمم   ذکر جمیل لولی النعم

در نعت سید کاینات و خلاصهٔ موجودات علیه افضل الصلوات

وقتی ازین بیش درین کو مقیم   نه بلی بود و جود و ز تیم

این چه زمینیست که عرش برین   رشک برد با همه رفعت برین

نخل نبی سر زده زین آب و گل   کش ثمره بود همه جان و دل

رسته ازین باغ گلی بس عجیب   کآمده روح القدسش عندلیب

سرو قدی سر بفلک آخته   سایه بفرق فلک انداخته

لال از آن طوطی شکرشکن   آمده با روح قدس در سخن

عقل نخستین همه عالم اوست   سرور آدم و اولاد اوست

واسطهٔ فیض وجود همه   رابطه بود و نبود همه

مانده همه جا اثر روی او   برده جهان قیمت گیسوی او

نازده بر تخته مکتب رقم   بر خط پیشینه کشیده قلم

چون ز تو خوانند نویسنده هم   گر تو نخوانی ننویسی چه غم

ای شرف عرش بنعلین تو   وی کله فقر و فخار زین تو

خطبه در آن روز بنام تو بود   که نه زبان بود و نه گفت و شنود

پیشتر از آمدن روزگان   سکه تو بود در عالم عیان

این همه بر اهل بصیرت عیانست   گشت نثار تو منشور آنست

دولت پیشینه همه سر بسر   گرد ظهوری و سر آمد دگر

هر نبی از دهر که دم در فشاند   داغ او آتش معجز نشاند

نوبتی دولت تو تا ابد   نوبت پیغمبری تو زند



انکه شرف یافت پدیدار تو / جان چه بود تا کند ایثار تو

ما نه تو دیدیم و نه انکو تو دید / نی دگری هم که بانکو رسید

خود بگو و از تو بخیالی خویشم / بیش نظر از تو ثنای خویشم

محنت مجنون و غم کوهکن / ان ز نظر خواسته این انجمن

ما شده محروم ز آواز تو / کشته چنین عاشق جانباز تو

تو بهمه لطف و عطا و کرم / چشم رضا چون نهی از ما بهم

محی از اف نه او لب مپسند / کو دل تو باز رها تذر بند

انکه باوازه دل از تو ربود / رو بتو زاو از تو خواهد نمود

در منقبت خلفای راشدین و ائمه معصومین

مخترع عالم کون و فساد / چار گهر در کف گیتی نهاد

خاک نشینان که شد اند آشکار / دو قوام همه شان زین چهار

چونکه بنا شد هم ازین چار چیز / خانه دین گشت باین چار نیز

عنصر هر چیز چو باشد چهار / عنصر دین آمده از چار یار

رشته جان را شده هر یک دری / هر یکی از ایشان بمثل عنصری

انکه ازو سکه دین شد درست / داد گواهی بنبوت نخست

بس که

بس که بجان بود هوا خواه یار / آمده از ارکان بعدد در شمار

محو شد از خویش لسان الهوا / فاق علی الکل بعز الوفا

انکه ازو خرمن حساد سوخت / اتش قهرش بعدو بر فروخت

قول نبی داده همین ارج / جنت ما را عمر آمد سراج

وانکه حیا گشت گلستان دین / صافی و پاکیزه چو ماء معین

وانکه چو خور بر فلک چارمین / تافت بر آفاق بنور یقین

و زنبه خاک ازو شد زیاد / گرد رهش داد فلک را بباد

روی زمینش همه زیر نگین / محور چرخ آمده و قطب زمین

مخزن اسرار الهیست خاک / سر زسما بر زده شد تا سماک

چونکه علی داشت بخاک انتساب / کرد نبی کنیت او بوتراب

وه که ازان خاک چه گلها دمید / نکهت جاوید بعالم وزید

سنبل و گل را انجمن زیب و زین / موی حسن آمد و روی حسین

آن دو نهالند که تا روز دین / بار ور ند از گل و از یاسمین

هر دم ازین باغ بری میرسد / تازه تر از تازه تری میرسد

آن ده و دو مجموعه برج فلک / نظم جهان داده سما تا سمک

باز از آن غنچه خونین کفن — رسته گلی تازه و تر چون سمن
گلشن دین یافته زین زیب و زین — گلبن توحید علی و حسین
گلشن گردون ریاض بهشت — در بر آن روضه نماید درشت
سر زده زان باز نهال عجب — داده ثمرهای علوم و ادب
شد صدف گوهر عالی فرش — ساحت شهری که علی شد درش
علم که در روی زمین او فراشت — از دم عیسی نفسش باقر است
باز شکفت گلی از باغ او — داده جلا دیده ما زاغ او
بست دهان دگر از از گفت — غنچه شد آن همه و او شکفت
صادق و صدیق بصدق و صفا — ناظر و منظور بحسن و وفا
باز از آن گلبن عالی تبار — وه چه رطب بود که آمد ببار
کام ولایت شده شیرین ازو — یافته تمکین عجب دین ازو
آنکه ببرد از دل اغیار بیم — کاظم غیظ است بخلق عظیم
باز دمید از چمن او گلی — کامده روح القدسش بلبلی
خاک خراسان شده زو مشکبو — خلق بآن بوشده در جستجو
دم چه زنم از صفت بی حدش — داده پیمبر خبر از مرقدش

خلق

خلق محمد کرم مرتضی — پر دو جهان ساخت علی رضا
باز از آن طینت عنبر سرشت — جلوه گری کرد گلی از بهشت
برد بتقوی گرو از ما بقی — شهرت از آن یافت بعالم نقی
سر زده زان باز علی منظری — در صف شیران جهان صفدری
رنگ روای دل هر متقی — کنیت او گشت از آن رو تقی
او بصفا وقت شده آینه — تا فکند عکس بگنجینه
زاده از آن زبده پیغمبری — محسن و حسن حسن عسکری
بحر سخا کان وفا و کرم — سایه ده طوبی و باغ ارم
باز چه گویم چه گلی زو دمید — آه چه گل گلشنی آمد پدید
نکهت او برده ز دلها گمان — پر شد از او دماغ آخر زمان
رشته که از حق به نبی پیشه شد — باز بآن سلسله پیوسته شد
نقطه اول چو بآخر رسید — کار بدینت بنهایت کشید
هادی دین مهدی آخر زمان — خلق جهان یافته از وی امان
گفت نبی کز پی ظلم و فساد — روی زمین پر کند از عدل و داد
قاتل دجال شمشیر کین — سلسله شان سلسله فرو

هر یکی زان گوهر گیتی فروز — داده بشب روشنی نیم روز

هر یکی از ایشان عجب خز عجب — سلسله شان سلسله خز و ادب

هر که بآن سلسله پیوسته شد — از ستم حادثه وارسته شد

هر که در آن روضه ریاضش گشم — زان گل و گلزار ببوئی خوشم

نکهت آن عطر که من بس مرا — خار و خس سرو و سمن بس مرا

در تعریف بنای کعبه که خیر الابرار است باو جهار

حرف شناسان خط شوق و هم — راز گشایان کلام قدم

نکته گذاران فروع و اصول — سلسله داران حدیث رسول

هر یکی از ایشان زده رای دگر — بسته درین پرده نوای دگر

طائفه کز سخنان آگهند — راز گشایان کلام اللهند

چون گهر بحر یقین سفته اند — در صفت کعبه چنین گفته اند

پیشتر از خلق زمین چون حباب — بود اساس تمکن در آب

سال چو بگذشت هزاران برین — منبسط از پایه او شد زمین

بیت نخستین که بنا کرده اند — کعبه بود کز پی ما کرده اند

گرد وی از هر طرفی زایران — طوف کنان بر صفت هالیان

همه بر آن سطح زمین خلق گشت — بود و گر جمله عدم کوه و دشت

بود همین همه تمکن در آب — هیچ اثر نیاز جهان خراب

آنکه از آن یافت زمین انبساط — منزل عشرت شد و بزم نشاط

فرش زمین چو همه شد انداخته — کاو فلک گشت ازان ساخته

گشت مکان حرم کبریا — کرده خدایش لقب ام القری

وز پی تمکین زمین ذو الجلال — کرد بهر سو متمکن جبال

کوه نخستین که بروی زمین — یافت تمکن چو نگین نگین

بود مسمی جبل بوقبیس — ارفع و اعلی جبل بوقبیس

اصل بنا چو همه شد او ز آب — چون نشود جمله عالم خراب

نقش برآمد سراسر جهان — خود ز زمین کوهی و خود آسمان

گشت چو بر آب زمین را مکان — آدم خاکی ببرش شد از آن

طینتش از روح روان ساختند — سایر گلزار جهان ساختند

در حرم خلد بنی ماه و سال — بود بذکر احد ذو الجلال

عاقبت از خلد برین دور ماند — غمزده و واله و مهجور ماند

بهر تسلی وی آمد فرود — گنبد یاقوت ز چرخ کبود

۶

یافت بر آن عرصه تمکن کرا آن | کعبه ما را بود اکنون مکان
کرد وی از غایت شوق و نیاز | طوف کنان گشتی و کردی نماز
گرچه بهشت از هوس دل بهشت | باز هوس کرد بسوی بهشت
برحمه الله که جبین پهلاک | خاک رسانید در آغوش خاک
بود ازان خاک بن خاکبیز | کرد همه پاک ز غمها کیش و
کی رود القصه درین آب و گل | جز بوطن محنت غربت ز دل
شسته چو گردید بر طوفان جهان | باز شد آن خانه سوی آسمان
چونکه فرس راند بمیدان خلیل | خانه بنا کرد باو جبرئیل
گفت چو مشغول بکار بنا | دست بکار و بزبان ربنا
تازه گلی رست ز باغ جهان | روشن ازو چشم چراغ جهان
دیر نپاید گل این مرغزار | تازه شود لیک بهر نوبهار
خانه چو شد راست ز سنگ دگر | مهر و نشان خواست بر سنگ دگر

ندا کردن جبل بوقبیس جهت رد ودیعت حجر

کرد ندای جبل بوقبیس | کز من آن نوح شنیدی اویس
گفت کز آن خانه که جبریل برد | سنگی از آن خانه ودیعت سپرد

بازستانید

باز ستانید ودیعت زمین | باز نهیدش ز حد خویشتن
دره بیضاست و ز اصل فرودش | ایک تو خوانی حجر الاسودش
قول که زین است رسول بشر | بود درخشنده چو قرص قمر
پرتو وطها که بر او فتاد | یافت ز دودهای سیه اسود
گوهر پاکیزه عنبر سرشت | آمده با روح قدس از بهشت
بر وی ازین گونه اثرها رسید | تا چه اثرها بدلها رسید
این گهر از جمله گهرها جداست | گفت پیمبر که یمین خداست
هر که بر آن دست نهاد از هدا | دست نهاد دست بدست خدا
کار چو بر وجه ثواب آمدش | اذن فی الناس خطاب آمدش
خانه دل چون بود از آب و گل | داد اذان تا شنود گوش دل
هر که در اصلاب و ارحام بود | زمزمه حیث اذانش شنود
هر شنونده بشتابنده ای | ساخته از سر قدم بنده ای
خلق از آن رو ز قدم سوده اند | تا طلب این ره پیموده اند
بهر شکار ار زند طبل باز | باز نیاید بسر دست باز
زمزمه حیث اذان خلیل | بود درین بادیه ما را دلیل

تا نرسد بانگ صفیری بگوش | مرغ نیاید بچمن در خروش
داعی خود داده بخود راه ما | منتظر خود کرده نظرگاه ما
آنکه بره گم شده و بیکس است | بانگ خلیلش جرس ره بس است
چون ولی عهد شد ابن زبیر | کرد در اقوال و در افعال سیر
ساخت حدیث نبوی را دلیل | خانه بنا کرد بوضع خلیل
باز چو حجاج درآمد بکیش | قاعده بنهاد بجای قریش
گرچه بزد دست بر او اجنبی | عاد کما کان بعهد النبی
ریخته و ساخته شد چند بار | کیست که آگه بود از سر کار

در تعریف شهر مکه که خیر البلاد است مشتمل بر بنده و آزاد

مکه که شد قبله اهل نجات | حرسها الله عن الحادثات
ملعبه بر اکسیر زند خاک او | کحل جمال است خس و خاشاک او
ریگ بیابانش چو نجوم سماست | گم شده کان را بیقین رهنماست
جنت معنیست که نی زرع و کشت | جمع در و گشته نعیم بهشت
گل نه و باد سحرش مشکبوی | می نه و میخانه پر از های و هوی
زرع نه و خرمی او دانه بخش | عرش نه و طوبی او سایه بخش

نه نخ

باغ نه و میوه او جانفزاست | راغ نه و سبزه او طاهر است
لاله برافروخته در روی راغ | بر دلش از حسرت او مانده داغ
خانه بنا کرد که روی نیاز | سوی وی آرند کسان در نماز
سجده گه آن باشد و مسجود حق | معبد آن باشد و معبود حق
نایب حق آمد و ظل خدا | سایه بنا شد رخ حبیب خدا
سایه صفت رنگ سیاهی در او | تافته انوار الهی در او
دل که بود برکی بزم خاص | یافته از قید تعلق خلاص
طاعتش و بیت بغیر شهود | فارغ از ارکان رکوع و سجود
نی بجهت روی وی و نه یمین | قبله او در همه آفاق عین
او چو ملائکه بخدا مشتغل | نی جهت و واسطه آب و گل
کعبه ولی قبله ظاهر بود | سجده که غایب حاضر بود
در حرم کعبه و اطراف او | هر که کند جا چه بد و چه نکو
گر همه خارست بجای شجر | نی خورد انجا غم تیشه و تبر
کس نتواند که زند گل بر او | گر رود آن خار بدیده فرو
نقش روح اربعه نهاد است | منبع زمزم بجهان این گل است

الحیات تو دهد زنده یکی / پاک کند نقش ز هر کنده یکی

تا بخلافت علم افراخته / کار دو عالم شد از آن ساخته

جمع در او این همه حالات دل / حاصل از او اصل کمالات دل

همچو دل خلق که در هیچ حال / نامده فارغ ز لطیفه خیال

نیست درین انجمن آن شمع نور / یک نفس از گردش پروانه دور

هر که رسیده بوجود از عدم / در ره او ساخته از سر قدم

هیچ نبی هیچ حسم نبود / کو نه برین درج امید سود

در سبب تألیف این نامه نامی و مصنف این تحفه گرامی

بود شبی همچو سر زلف یار / مشکفشان همچو نسیم بهار

یافته جان ز مقصود خویش / شکرکنان بر در معبود خویش

تا کهم اندیشه گریبان گرفت / تا سحرم فکر که جان گرفت

حیرت بسیار مرا رو نمود / بوالعجبیهای جهانم فزود

کین چه اساس است بدین عز و ناز / کامده فهم فلکش را محل راز

نکته درین گردش پرکار چیست / باعث این گوی پا زر چیست

چیست که با ما همه بیگانگی / یافته زو منصب پروانگی

سخن بود

سخنی بود از چه و قربان چیست / رمی جمار و تن عریان چیست

عقل که مانده پس دیوار دین / کی شود آگاه ز اسرار این

آنچه دل از علم غیبی شنفت / یک بیک آنها بزبان بازگفت

دل که برو تافته نور نبی / نیست ز اسرار خدا اجنبی

طبع مرا ز نظم سخن سنج بود / نقب زن شاخه این گنج بود

طوطی نطق مرا زان نیز شد / از پی اسرار شکر ریز شد

غالیه سا گشت از آن کلک من / مشکفشان شد بر روی سخن

ریخت بر اوراق سخن مشک ناب / کرد رقم باعث نظم کتاب

این گهر چند که بودند بکر / سفته بدستیاری الماس فکر

پیر خرد را چو ازین مختصر / فهم شد از یثرب و بطحا خبر

زان جبرش فیض ازل رو نمود / بر دل جانش در رحمت گشود

چون بفتوح دل جان شد حبیب / کرد فتوح الحرمینش لقب

در بیان آداب و شرایط و توجه باین مقام با احرام کعبه ذوالجلال

ای که درین راه قدم می نهی / روی توجه بحرم می نهی

پای ز راول بسر خویش نه / خویش رها کن قدمی پیش نه

چو نکنی بر سر هر گام گام / پا نهی زین سه پی هر کام کام

پای باندازه درین کوی نه / پایت اگر سوده شود روی نه

در همه جا هست ادب شرط راه / چه در درویش و چه ایوان شاه

ره نه‌هد آنکه ندارد ادب / کس بدرون ره نبرد بی طلب

هر که ادب نیست برو خاک باد / نام وی از لوح بقا پاک باد

کعبه صفت از همه کس فرد باش / خاک حریم حرم درد باش

روی ادب نه بدر بی نیاز / عجز و نیاز آر بر بی نیاز

آینه خویش چو زنگم صفا / داده در او نظر مصطفی

توبه کن از هر چه نشایسته نیست / روی در آن آر که بایسته نیست

در بیان حرمت این بیت معظم و مکان مکرم

دست زدامان هوس بازکش / پای تردد زره آزکش

مال کسان را بکسان بازده / راه وصیت بزبان سازده

حامل احوال مظالم مشو / در ره دین طالع ظالم مشو

گر همه یک حبه بود مال شان / تا نتوانیش بصاحب رسان

نفس طبیعت بطبیعت سپار / سالک ره را بطبیعت چکار

نفس

نفس مشوش و حیت نما / راحله ارشد ز جهت نما

عزم تو بس مرکب رهوار تو / کو نرساند به ره آزار تو

گر نبرد ره بقطار و جمار / قطره اشک آر روان در قطار

محمل خود راست کن از دود آه / تا کندت سایه بگرمای راه

زاد تو مشغولی که ان زتو زاد / هست بخوان صفتش خیر زاد

آبله زین ره چو بر آری بپای / پای تو گردد همه جا دیده سای

نشنود ار گوش تو بانگ جرس / بانگ جرس ناله زار تو بس

چون بگرانیان بگرد هواست / تیز مغیلان بزبانی چو کجاست

نشنود ار گوش تو بانگ جرس / بانگ جرس ناله زار تو بس

آبله پا به از آن چشم و سر / کو نگشود است در انجا نظر

گر رسدت خار مغیلان چه باک / دامن گل هم بود از خار چاک

رنجه مشو از ستم خار راه / کان گل مسکین شودت عذر خواه

گر بودت از سخن مر ملال / گوش کن از عارف جام مثال

داستان تحفه مر کلام حضرت مولانا عبد الرحمن الجامی

ای ز کلک تازه رخ سنبل / مانده ز خجلت و طعنت پای به گل

خیز که شد پرده گشا پرده ساز   مطرب عشاق براه حجاز
بگذر ازین پرده سماعی بکن   هرچه نه زین پرده وداعی بکن
دین ترا تا شود ارکان تمام   روی نه از خانه برکن مقام
ناقه اگر هست ترا زیر ران   بر قدم ناقه روان شو روان
ور نبود راحله بادپای   راحله را پاکن و در ره درای
گر بادیت نبود دست رس   جلد قدم پای فرار تو بس
نه تنش بسته بگرد و غبار   کرده تنش میخ بخار استوار
پسته از خنده دهن کرده باز   زابلها ریخته اشک نیاز
واله و حیرت زده و مستهام   خنده کنان گریه کنان مستدام
بخت امید تو بخورشید گرم   بستر آسایشت از ریگ نرم
سایه توقف که منزل کند   به که سراپرده بسلطان کند
باد مخالف زده در دیده ریگ   پای فرو رفته بتفسیده ریگ
به که نشینی بنسیم شمال   پای فرو رفته بآب زلال
بانگ حدی بشنو و صور درای   شو چو شتر نرم رو تیز پای
راه دخامی سپر و میگذر   بر خس و خاشاک چو ریگان تر

بر یکجا دو

بار بمعاد و تجرد رسان   رخت بمیقات تجرد کشان
رشته تدبیر ز سوزن بکش   خلعت سوزن زده از تن بکش
هرچه بران بخیه زدی ماه و سال   ای بروان از همه سوزن ضلال
باز کن از بخیه زده جامه جوی   بو که ترا بخیه نیفتد بروی
گر نه ز نوکت فراموشیت   به که بود کار کفن پوشیت
لب بگشا یافتن کام را   نعره لبیک زن احرام را
سعی بپا کرده و دل دردناک   سینه خراشیده گریبان چاک
رو بحرم کن که در آن خوش حریم   هست سیاه پوش نگاری مقیم
صحن حرم روضه خلد برین   او بجنان صحن مربع نشین
قبله خوبان عرب روی او   سجده شوخان عجم سوی او
باد چو در دامنش آویخته   غالیه در جیب جهان ریخته
باز شکن زلف شب رنگ او   دیده جان سرمه کش از سنگ او
سنگ سیاهش که ز ارکان کوه است   دست تمنای یمین الله است
تا شکند شیشه ناموس و ننگ   کرده نهان در ته دامانش سنگ
چون شوی از سنگ سوی او مایل   بوسه زن دست که گشتی بیاین

بر سر گردون زنی از فخر کوس — گر رسدت دولت این دستبوس

سوی قدمگاه خلیل الله آی — چو بجایش بر همش دیده سای

پای قوت بسر مروه نه — چهرهٔ صفوت بصفا جلوه ده

تا نشوی در عرفات وقوف — کی شود از راه نجاتت وقوف

کبش منا را بمنا ریز خون — نفس دنی را بفنا کن زبون

سنگ بدست آر ز رمی جمار — دیو هوا را کن از آن سنگسار

رو بحرم از ره سعی درآی — طوف افاضه کن و سعی نمای

چون شوی از این شغل بپرداخته — کار حج و عمره بهم ساخته

شکر خدا گوی که توفیق داد — ره بسوی خانه خویشت گشاد

ورنه که آرد که بدان ره برد — گرچه شود مرغ و بدانسو پرد

حکایت علی بن موفق و مناجات او بحضرت حق

بود موفق که بتوفیق حق — برده ز هر پیر موفق سبق

بادیه کعبه بسی می برید — محنت این راه بسی میکشید

گفت خدا بس بهر محنتی — سوی خود افکن نظر رحمتی

راه حج و عمره بسی رفته ام — بهر تو نه بهر کسی رفته ام

دل بوفای تو گرو بوده ام — تا سر و پا در تک و دو بوده ام

زین سفرم نیست بکف حاصلی — تا سره وقفی نه بسان دلی

هیچ ندانم که مرا حال چیست — بخت مرا پایهٔ اقبال چیست

شب چو درین درد فرو شد بخواب — آمدش از حضرت بیچون خطاب

گر نه ترا خواستمی کی چنین — داده میت ره سوی این سرزمین

هر که نه مایل بسوی ما شود — سوی قدومت رهنمائی شود

حاصل این بس که ترا خواستم — با طلبت ز شوق بیاراستم

ره بسوی خانه خود دادمت — بر در هر کس بفرستادمت

باز بنازانجا که کرم آن تست — چشم همه بر در احسان تست

جامی اگر نه صاحب دولتست — از تو باومید چنان حاجت است

در توجه نمودن بجانب حرم و طریق احرام بستن

روزی ازین پیش بهنگام شباب — در دلم افتاد یکی اضطراب

مرغ دلم سوی حرم ساز کرد — بال بهم برزد و پرواز کرد

شوق در دل زمزمهٔ خوش زد — کوکبهٔ عشق ره هوش زد

نیم بجفای فلک چرخ پیر — مانده بصحرای جدائی اسیر

هر که جدا ماند ز کوی حبیب — در همه جا هست اسیر غریب

عمر وی بی سر و سامان بود — وز الم هجر پریشان بود

بهر خدا مطرب عاشق نواز — راست کن آهنگ مقام حجاز

حال غریبی و اسیریم بین — ز آتش دل چهره‌ام رنگ بین

از نی مسکین دل بیدلان — یک دو سه بیتی ز جدایی بخوان

نغمه نوروز عرب بازگوی — هم بزبان غزلی بازگوی

مست شد الحزن ارحنی بلال — غنی لدی الهجر حدیث الوصال

ساز کن آن ناله که عاشق کش است — هوش ربا روح فزا دلکش است

یاد کن آن ناله که شبهای تار — خیزدم از جان بتمنای یار

نامده مضراب بشورش برود — کامده از دیده ما رود رود

حاصل از آزرده غم اشتیاق — در الم فرقت و درد فراق

پای ز سر کرده قدم میزدم — ذکر حرم بود چو دم میزدم

از مژه میریخت چشم اشک نم — تا که درین راه نهادم قدم

بوسه زنان کوی بکوی میشدم — پای چو شد سوده بروی میشدم

سوختم از گرمی ره بال و پر — ساختم با چشم لب خشک و تر

زان گل

زان گل مشکین بنم مشکبوست — طالب جان مرغ خوش الحان اوست

بوی دلش برده ز جانم قرار — نغمه سرا گشته بافغان زار

پیر و جوان از عرب و از عجم — بادیه پیما بهوای حرم

نوحه زنان جامه دران میشوند — جمله بفریاد و فغان میشوند

رنج سفر برده و تشویش راه — تا که رسیدند باحرامگاه

رفته قمرشان همه در میغ گرد — گونه دگرگون شده از گرم و سرد

دست شده کوته و ناخن دراز — سینه پر از آتش و دل در گداز

ز آتش دل شعله فروز آمدند — جمله در آن عرصه فرود آمدند

پیر خرد گفت در آن مرحله — از پی تعلیم که ای قافله

سنت راه است که درین مقام — غسل نمایید یکایک تمام

اینهمه تشویش ملالی دهید — زنگ زدایید و صفایی دهید

غسل برآرید در آب رخت — تا شود احرام پریشان درست

گرد غباریست که در خاطرست — نی همان گرد که بر ظاهرست

سوی سر شیشه علاقات دل — کانست بآب سیاه جهان متصل

یکبیک آنها همه را دور ساز — کعبه صفت آینه پر نور ساز



اول از آلایش تن پاک شو — بس بگیریم در او خاک شو

بر سر آن خاک بریز آب روی — نیت غسل آر و بدن از بشوی

آنچه در احرام حرامست از آن — دور شو و میل مکن سوی آن

جان بنیاز آر و بدن در نماز — سجده کن آنگاه بروی نیاز

بعد نماز از سر صدق و یقین — نیت احرام نما اینچنین

اللهم انی ارید الحج فیسره لی وتقبله منی

ای شده در جستن حج ره نورد — هست درین نیت حج تو فرد

در بودت میل بحج و قران — نیت از ینسان کن از آن بر زبان

اللهم انی ارید الحج والعمرة فیسرهما لی وتقبلهما منی

ور نی عمره بکشد دل ترا — به که باین لفظ کنی ابتدا

اللهم انی ارید العمرة فیسرها لی وتقبلها منی

حج تمتع بود ار کام تو — به که در اشهر بود احرام تو

ای ز تمتع شده احرام بند — سازمت از اشهر حج بهره‌مند

غره شوال بود ابتداش — هشتم ذی الحجه بود انتهاش

نیت احرام پی عمره کسیر — لیک در اشهر بودت ناگزیر

بهر حج

بهر همین سال بهنگام حج — عزم نما از پی احرام حج

نیت حج تو بموسم شود — حج تمتع بتو لازم شود

در طریق احرام بستن و تلبیه گفتن

چونکه باحرام نمایی قیام — بر تو شود فعل طبیعت حرام

از پی احرام ازار و ردا — به بود ار سازیش از هم جدا

بر صفت مرده در او در کفن — جامهٔ احرام بپوشان بدن

رشته تلبیس ز سوزن مکش — خلعت سوزن زده از تن بکش

میل بحج کرده گرات از هم — مرده گر افسرده گرات از هم

مرده او باکفن پاره به — عاجز و افتاده و بیچاره به

سرو گل یاسمن و نسترن — باکفن پاره روند از چمن

رو بره آنانکه گرائیده اند — نوحهٔ لبیک سرائیده اند

تلبیه را ساز بنیت قرین — زانکه حدیث است موفق ابرین

تا نکنی تلبیه محرم نه — کسب کن از واقف عالم نه

تلبیه با نیت نکو گوش دار — نوحه پی تلبیه گفتن برآر

لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک

نوبت لبیک بیامد بلند — هست با اهل بصیرت پسند

تعبیه با نیت تو گفته یار — دست ز افغان طبیعت بدار

گر سر مویی کنی از تن جدا — بر تو شود لازم و واجب فدا

چونکه تو از خویش نه‌ای آن زمان — از چه نهی دست بمال کسان

مال کسان به که میانت کنی — جرم کند ت چو خیانت کنی

هرچه در احرام حرامست زان — دور شو و میل مکن سوی آن

اذن فی الناس نداییست عام — تو بجواب آمده بین الانام

دعوی خاصان لبی و امتیاز — خاص نباشد همه کس چون ایاز

بهر همان شد دل خاصان دو نیم — حالت لبیک ز تهدید بیم

حکایت علی زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه و آله و بیخودی کردن او در تلبیه گفتن

سرو گل روضه صدق و صفا — تازه نهال چمن مصطفی

قرة عینین نبی و ولی — میوه بستان نبی و علی

داده جلانش دل او زین دین — کعبه آمال علی و حسین

در ره حج قافله سالار بود — چونکه بمیقات فتادش ورود

رفت در احرام چو ماه تمام — رهبر او قافله مصر و شام

گفتند رفیقان

گفت رفیقان همه لبیک گو — او شده در بحر تحیر فرو

غنچه اش از باد کرانه وا نشد — از جهت تلبیه گویا نشد

لرزه بجسمش و فتادش چو بید — زرد شدش لاله و نرگس سفید

جعد مطرایش بر آمد بهم — شاه گلش گشت ز اندیشه خم

خلق در آن فکر کزین حال چیست — شد متکلم چو زمانی گریست

گفت که لبیک بجای خود است — لیک و ابیم ز خوف رد است

خوف ردم نیست رجای قبول — مانده درین خوف و رجایم ملول

چونکه بلبیک زبان بر گشود — بیخودی صعب برو رو نمود

تا فتادش افکند بروی زمین — گرد زمین را فلک چارمین

آنکه کریم بن کریمست او — سوخته آتش همت او

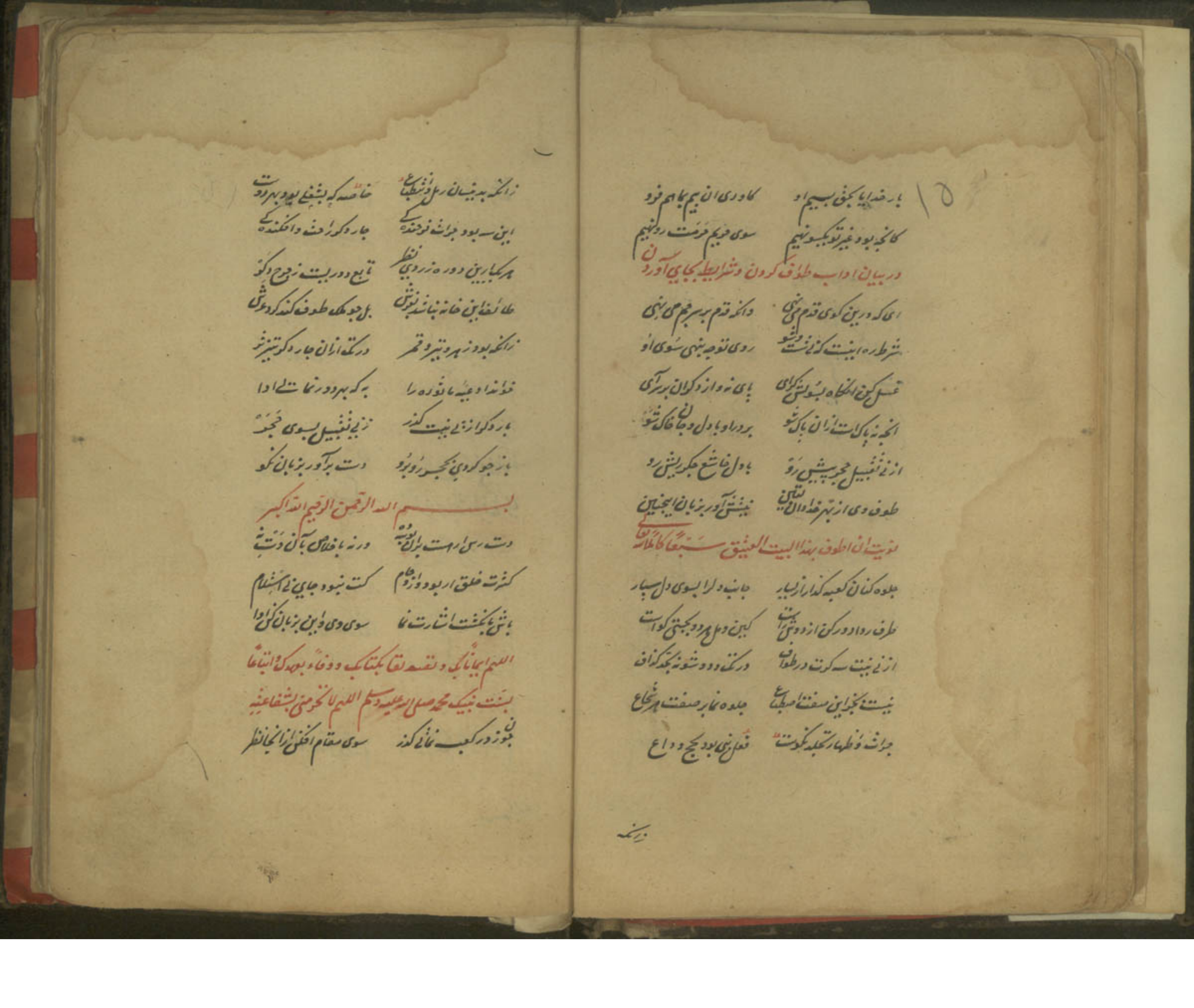
زانکه بیفتاد بخاک او چو پاک — نور فشد نیز ز گردون بخاک

آنکه سپهری بود او را کلاه — جامه احرام کند خاک راه

آنکه بود آل رسول امین — وقت عبادت بود او حول این

ما چه کسانیم و چه کسیتیم — خود نشناسیم که ما چیستیم

غره شده بر عمل خویشتن — تکیه زده بر کرم ذو المنن



بار خدایا بحق بیم او — کاوری آن بیم بجا هم فرود
کانچه بود غیر تو یکسو نهیم — سوی حریم حرمت رو نهیم

در بیان آداب طواف کردن و شرایط بجای آوردن آن

ای که درین کوی قدم می‌نهی — وانکه قدم بر سر حرم می‌نهی
شرط ره اینست که نیت شود — روی توجه بنهی سوی او
غسل کنی آنگاه بپوشی گرای — پای نه و از دگران برتر آی
آنچه نه پاکست از آن پاک شو — بر در او با دل و جان خاک شو
از پی تقبیل حجر پیش رو — با دل خاشع جگر ریش رو
طوف وی از بهر خداوند نیتی — نیتش آور بزبان اینچنین

نویت ان اطوف بهذا البیت العتیق سبعا کاملا لله تعالی

جلوه کنان کعبه که دار از یار — جانب دل را بسوی دل سپار
طرف ردا دور کن از دوش راست — کین عمل هر دو بحقی گواست
از پی نیت سه کرت در طواف — در تک و دو شو نه بجد گزاف
نیست بجز این صفت اضطباع — جلوه نما بر صفت هر شجاع
جز از اظهار تجلد نکرده است — فعل نبی بود بحج وداع

زانکه بدیشان رمل و اضطباع — خاصه که بشغلی بود و بهر دست
این سه بود جز آنکه فرخندگی — چاره دگر راحت و افکندگی
هر یکبار این دوره ز روی نظر — تابع دوری بیت ز حج دگر
طائفان این خانه نباشند بفرش — بل چو ملک طوف کنند گرد عرش
زانکه بود زهره و تیر و قمر — در تک از آن چار دگر تیزتر
خوانند ادعیه ماثوره را — به که بهر دور نمائی ادا
بار دگر از پی نیت گذر — زی پی تقبیل بسوی حجر
باز چو کردی بحجر روبرو — دست بر آور بزبان بگو

بسم الله الرحمن الرحیم الله اکبر

دست رسی راست بر آن بوسه ده — ورنه با خلاص بر آن دست نه
کثرت خلق ار بود و ازدحام — گشت نبود جای پی استلام
باش با نگشت اشارت نما — سوی وی و این بزبان کن ادا

اللهم ایمانا بک و تصدیقا بکتابک و وفاء بعهدک و اتباعا لسنت نبیک محمد صلی الله علیه وسلم اللهم لا تحرمنی بشفاعته

چون ز در کعبه نمائی گذر — سوی مقام افکن از آنجا نظر

16

باش با کمتر اشارت نما / وز ره اخلاص بخوان این دعا

اللهم هذا البیت بیتک والحرم حرمک والامن امنک والعبد عبدک
وهذا المقام العائذ بک من النار اللهم حبّک عظیم ووجهک کریم وانت
ارحم الراحمین اعذنی من الشیطان الرجیم وحرّم لحمی ودمی وعظمی من النار واکفنی

مؤونة الدنیا والآخرة

شو بسوی رکن عراقی روان / وز پی تسبیح ثنا این بخوان

اللهم انی اعوذ بک من الشرک والشک والشقاق والنفاق
وسوء الاخلاق وسوء المنقلب فی المال والاهل والولد

چون گذر آری بتعظیم از برون / با دل مجروح و جگر غرق خون
جانب دیوار حرم آر روی / ناظر میزاب شو و این بگوی

اللهم اظلنی تحت ظل عرشک یوم لا ظل الا ظلک
واسقنی من کاس نبیک محمد صلی الله علیه وسلم

چو نکه ره آری بسوی رکن شام / از سر تعظیم بخوان این کلام

اللهم اجعله حجاً مبروراً وسعیاً مشکوراً وذنباً مغفوراً
وتجارة لن تبور یا عزیز یا غفور رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم

چون ز ره طوف نمایی قیام / جانب رکنی که یمانیست نام

بوسه بران

بوسه بران داده رسول امین / باش تو نیز از رخ او بوسه چین
ور نه بتعظیم بران دست نه / بوسه که تو سر دست تو به
در خبرست از کبرای سلف / آنکه درین رکن ز روی شرف
هست موکل ملکی بر دوام / کرده ز گفتن آمین قیام
خواستن از دین اگر دین بود / از تو دعا وز ملک آمین بود
به که در آن حال نمایی ادا / در طلب دنیی و دین این دعا

ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار
اللهم انی اعوذ بک من الکفر والفقر ومن فتنة المحیا والممات

بس بهمین شیوه ز راه وقار / طوف نما گرد حرم هفت بار
در سه اول رمل و اضطباع / باش روان چار دگر از وداع
چون شدت باز بسوی حجر / آخر این دوره اول گذر
در طلب مغفرتت کن قیام / وز سر اخلاص بخوان این کلام

اللهم اغفر برحمتک اعوذ برب هذا الحجر من الفقر والدین
وعذاب القبر وضیق الصدر ومن الخزی فی الدنیا والآخرة

هفت خط دایره چون بست / روی بملتزم نه و بگشای دست

جانب باب ز حجر او و قیام / روی به رکن نه و بگشای دست

ملتزم از شوق در آغوش گیر / زنده بجانان شو و از خود بمیر

عادت پروانه نداری مکن / جرح زند اول و سوزد دگر

دست تعظیم بر آن پرده زن / تکیه بما بر کرم ذوالمنن

روی خود و سینه بر آن پرده سای / نور دل و دیده از آن برفزای

دیده گریان و دل دردناک / سینه بریان و جگر چاک چاک

دست در آویز در استار او / اشک فرو ریز به دیوار او

در برش آور ز ره اشتیاق / انتحبت الوصل بروح الفراق

خواهش از و خواه چو خواهنده / یابی از و بهره تو ارزنده

کار تو چون گشت از این به کام / روی نه از خانه بحلقه مقام

ور نبود جای ز اهل نیاز / رو بسوی حجر درآ در نماز

گزره تحقیق در طواف و صلوة / هر دو بهم سیر کنند در جهات

لیک مقتلا ز قعود و قیام / سیر کند عالم سفلی تمام

این دو بهم از عالم سفلی است / وان خبر آورده ز اسمانات

باز در آن کوش که شاید دگر / بوسه توانی که زنی بر حجر

هر که درین

هر که درین اگه از گرد راه / آمده و شد محرم احرامگاه

نیت احرام از عمره کرد / یا بتمتع دگر از حج فرد

در حرم مکه چو بنهاد گام / یافت بر و طوف قدوم التزام

در بنوال نیت احرام بست / طوف نخستین وی از عمره است

طوف که سعیش ز پی آن بود / در حج و عمره ز ارکان بود

نافله و طوف وداع و قدوم / نامد شان سعی باهل علوم

نیست در آن بیها رمل و اضطباع / هست درین هر سه از آن انقطاع

لیک طوافش که در اول نمود / طوف دگر کاو رود از عمره در

طوف دوم را رمل و اضطباع / نیست چو در اولش آن انقطاع

بهر طوافش ز قدوم اعتبار / نیت احرامش اگر عمره بود

در تعریف حرم محترم که زادها الله تعالی شرفا

ای که ترا لطف عمیم آگهست / یافته در حرم قرب راه

چشم گشا صنع الهی ببین / حسن ازل نامتناهی ببین

در رهش از دیده چو کن قدم / از در تعظیم درآ در حرم

شد بقدومش چو مشرح لزوم / طوف نخستین بودش از قدوم

هر طرفش صفه ستون رخام   همچو ملائکه که بود در قیام

خانه بود چشم سیاه بتان   گشته ستونها صفه مژگان آن

هر طرفش منظر عالی فری   گشته عیان فوقش از دیگری

آمده این خانه در آفاق طاق   گرد بگردش همه طاق و رواق

خانه پر از نور و حرم پر صفا   هر یکی از آن ز یکی چو کوه وفا

چشمه سقاها رباعی وران   بر سر هر قوم شده سایبان

جملگی از سیم و زر آراسته   خوبتر از یکدگر آراسته

در صفت طول قد هر منار   طعنه زده بر فلک زرنگار

سایه ز اوج فلکش مرتفع   با نجم سدره شده مجتمع

سایه اش از غایت علو چرخ   غاشیه افکنده به بالای چرخ

آمده از سدره بوقت نماز   روح قدس بر سر او نغمه ساز

جبرئیل کبوتر بهوا پر به پر   در طیران دور فلکش گرد سر

بر در بامش ز کمال وداد   طوف کنان بر صفتش گردباد

تازه گلی رسته ز باغ خلیل   روشنی از وی چشم و چراغ خلیل

نکهتش آفاق گرفته فرو   عرصه عالم شده رو مشکبو

گشته عقب

گشته عقب بر کوی دوست   پر شده سر تا سر از بوی دوست

تافته انوار الهی بر او   فیض ازل تا منتهای بر او

زینتش از غایت صنع لطیف   منبر با رفعت بیت شریف

طوق نه گردن جان سوی او   نور ده چشم جهان روی او

سایه ده طوبی و باغ ارم   خلوتی پرده سرای قدم

برده بفلک گردش فلق راه   مشعله در گردشش مهر و ماه

قصر فلک مشعله افروز از او   عرصه عالم شده رو مشکبو

نقطه نه دائره آسمان   نقطه صنعت هست بنیادش از آن

گر بصفت جامه سیاه آمده   نور ده طلعت ماه آمده

آمده با طلعت خیر سرشت   غنچه مشکین ز ریاض بهشت

کسوتش آمد ز ازل مشکی   در ظلمات الخضر کرده جای

گر بشرف مهر و ماه افسانه اند   حلقه بگوش در این خانه اند

خانه چگویم که یکی کوه نور   ساتر آن پرده عفو غفور

خال سیاهش که بود مشکناب   مردمک دیده از و نور یاب

سرمه کش چشم غزالان چین   داده سیاهیش گواهی براین



در بیان سعی کردن مابین صفا و مروه که آمد شد انبیا و محل ... ات

یافته از مرتبه طوف کام / زود پی سعی بسعی خرام

روی نه از خانه بباب الصفا / رو بصفا بر در جاییش برآ

ای ز صفا رنگ زدای زنگ / بر سر آن صف زده تهلیل ملک

روی بسوی حجر الاسود کش / پشت بکوه از کرم بیحدیش

چون فکنت جانب کعبه نگاه / رفعت دین از آنجا بکوه

ادعیه کان گشته متور بخوان / رو بسوی قبله لطف الهی بخوان

زود فرود آی بسعی گرای / تا سر و پا پای بسعی درآی

در که وه و باش که انجا بنگ / پای فشانند انجه نیاید ملک

وادی مسعی که خاک از شرف / گشته دران سرمه اهل شرف

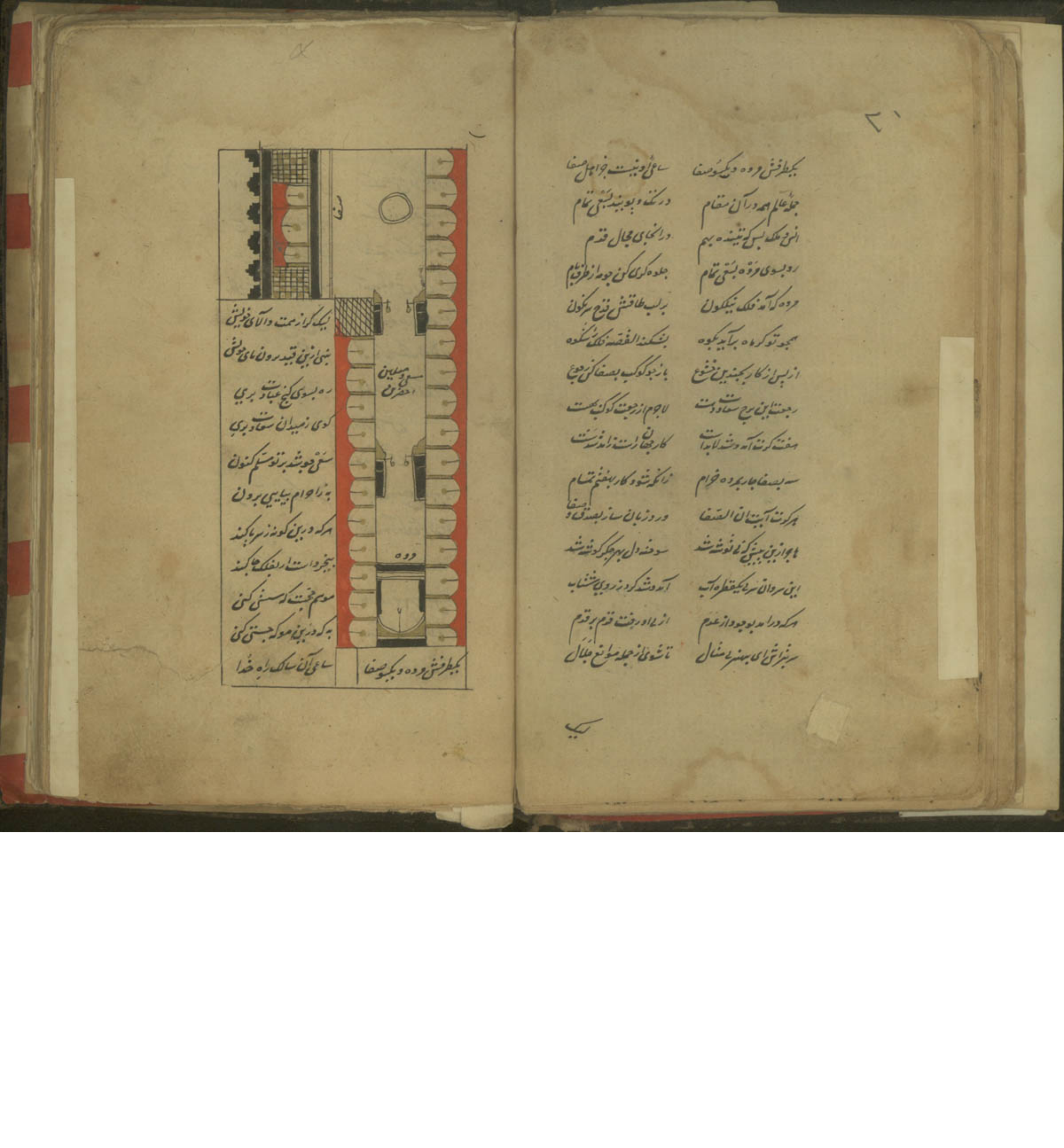
نقش کف پای تو در آن زمین / روضه فردوس بود روز دین

چون قدمت در ره صدق و صفات / بر اثر او قدم مصطفاست

بر اثر پای کسی پا نهی / کز قدمش عرش گرفته بهی

صورت میلین وی اندر صفات / قامت خضر و لب آب حیات

هیچ ولی هیچ نبی هم نبود / کو قدم سعی در آنجا نسود

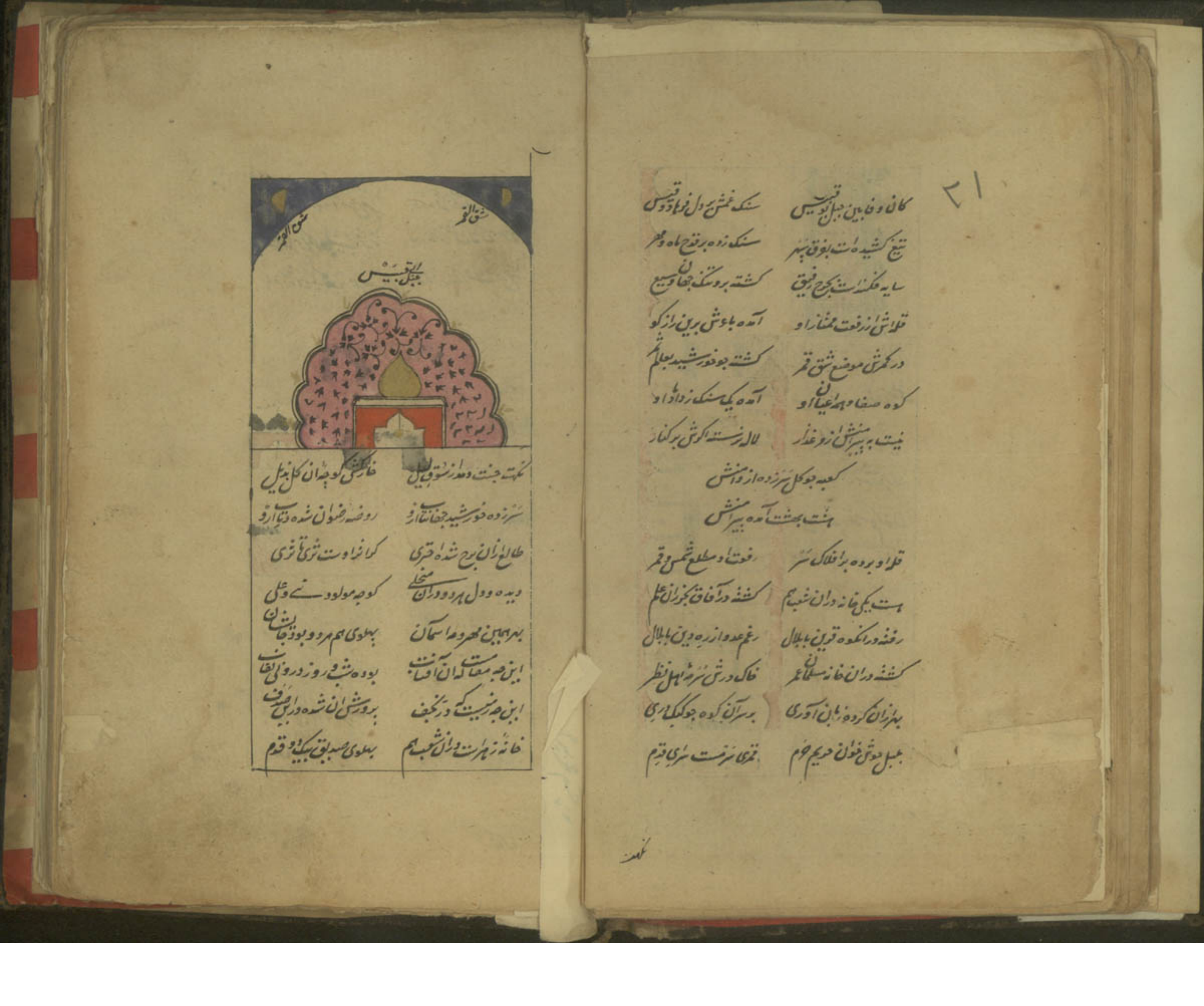


٢١

بیکطرف مروه و یکسو صفا / ساعی او نیست بجز اهل صفا
جمله عالم همه در آن مقام / در تک و پو بند بسعی تمام
انس و ملک بس که تپیده بهم / درانجای مجال قدم
رو بسوی مروه بسعی تمام / جلوه گری کن چو مه از طرف بام
مروه که آمد فلک نیلگون / بر لب طاقش قدح سرنگون
همچو تو گر ماه برآید بکوه / بشکند القصه فلک را شکوه
از پس از کار بچندین خشوع / باز چو کوکب بصفا کن رجوع
رجعت این برج سعادت دهست / لاجرم از رجعت کوکب بهست
هفت کرت آمد و شد لابدست / کار جهان زانسته راند شدست
سعی بصفا چار بمروه خرام / زانکه شود کار بهفتم تمام
هر کرت آیت ان الصفا / ورد زبان ساز بصدق و صفا
با تو ازین سعی که تا گشته شد / سوخته دل بهر جگر گوشه شد
این سر وان سر بیکی قطره آب / آمد و شد کرد ز روی شتاب
هر که در آمد بوجود از عدم / از پی او رفت قدم بر قدم
سر بتراش ای بهنر بی مثال / تا شوی از جمله سوی تیغ هلال

لیک

لیک گر از همت والای خویش
بپی ازین قید روانهای خویش
ره بسوی کنج عبادت بری
گوی ز میدان سعادت بری
سعی چو شد بر تو مسلم کنون
به ز احرام بیایی برون
هر که درین گونه ز سر پا کند
بیحودات از فلک جا کند
سوم محبت که ز سعی کنی
به که درین موکه جستی کنی
ساعی آن سالک راه خدا



کان وفا بین جبل بو قبیس — سنگ غمش بر دل فرهاد و قیس
تیغ کشیده است بفوق سپهر — سنگ زده بر قدح ماه و مهر
سایه فکنده است بچرخ رفیق — گشته برو تنگ جهان وسیع
قله‌اش از رفعت ممتاز او — آمده با گوش برین راز گو
در کمرش موضع شق قمر — گشته چو خورشید بعالم سمر
کوه صفا و همه اعیان او — آمده یک سنگ ز دامان او
نیست به پیرامنش از رو غدار — لاله برسته اگرش بر کنار

کعبه چو گل سر زده از دامنش
هشت بهشت آمده پیرامنش

قله او برده بر افلاک سر — رفعت او مطلع شمس و قمر
هست یکی خانه در آن شعب هم — گشته در آفاق بخیرات علم
رفته در آنکوه قرین با بلال — رغم عدو از ره دین با بلال
گشته در آن خانه مسلمان عمر — خاک درش سرمه اهل نظر
بهر زیارت کرده زبان آوری — بر سر آن کوه چو کبک دری
جبل جو ثوش خوان حریم حرم — قمریا سر مست سرای قدم

نکهت

نکهت جنت دمد از شوق ایل — خار کش کوچه آن گل بدل
سر زده خورشید جهانتاب ازو — روضه رضوان شده ویران ازو
طالع از آن برج شده اختری — کز اثر اوست ثری تا ثری
دیده و دل هر دو در آن منجلی — کوچه مولود نبی و علی
بهر همین مهر و مه آسمان — پهلوی هم هر دو بود جای شان
این چه مقام است که آن آفتاب — بوده شب و روز درو بی نقاب
این چه زمین است که در کهف — پرورش آن شده در بی صدف
خانه زهراست در آن شعب هم — پهلوی صدیق بیک دو قدم



مشتری و زهره و شمس و قمر / بوده قرانشان همه یک با دگر

سر به سر این کوی ز شیب و فراز / بوده خراشش که الا سرو ناز

بام و درش یک به یک از سیم جدا / بارو از آن رحمت خاص خدا

گوش کن از زمزم صفت مدعا / زانکه اجابت شود آنجا دعا

بر سر آن راه به وقت وصول / بهر دعا کرده توقف رسول

هر که دعا میکند آنجا رواست / هر چه بجوید همه بر مدعاست

چون رسی آنجا ز پی استغفار / دست برآور به دعا زینهار

اشک فشان از مژه بگشای لب / حاجت خود را ز خدا کن طلب

خاک

خاک رهش هست به از توتیا / دیده جان را بود از وی صفا

ریگ که افتاده در آن رهگذر / هر یک از آن هست در شاهوار

خار و خس آن گل و ریحان بود / مردمک دیدهٔ اعیان بود

رایحه اش زنده کند مرده را / راحت از آن خاطر آزرده را

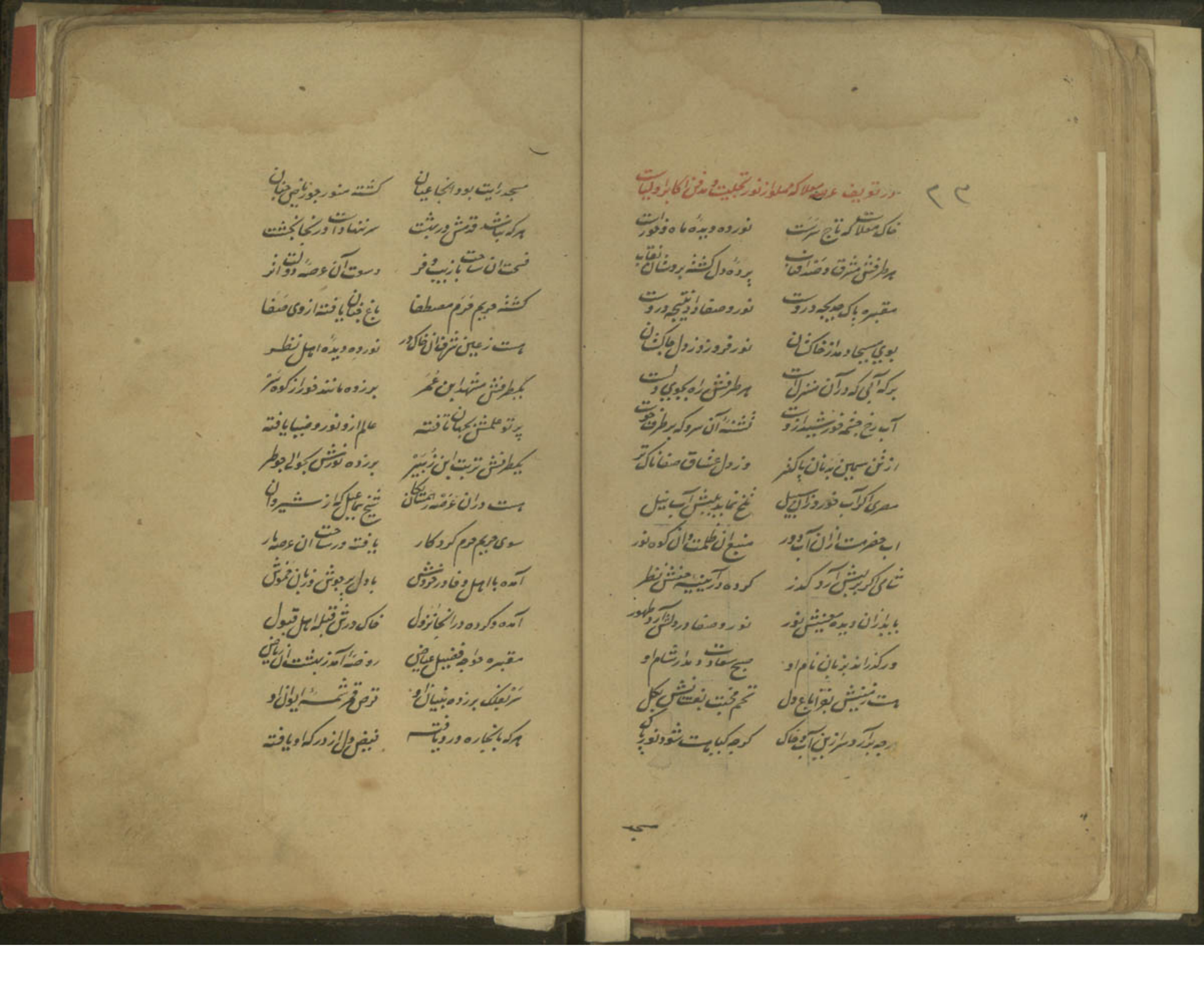
بر ره و در پیش یمین و یسار / از دل و جان مایهٔ صبر و قرار

پر ز نعیمست دکانهای او / بهره جو ترا سر و سودای او

نقد روان گر کنی آنجا تلف / بهتر دعای تو رسد در هدف

هر که نهد بر سر این کوچه پا / دست برآرد ز برای دعا

خوش کندش رحمت و گردد روا / در دو جهان آنچه بود مدعا



در تعریف عرصهٔ معلا که مملو از نور تجلیست و مدفن اکابر و اولیاست

خاک معلا که تاج سر است — نور ده دیدهٔ ماه و خور است

هر طرفش مشرق و صد آفتاب — پردهٔ دل گشته بروشان نقاب

مقبرهٔ پاک خدیجه دروست — نور و صفا او نتیجه دروست

بوی مسیحا دمد از خاک آن — نور فروزد ز دل پاک آن

برکه آبی که در آن منزل است — هر طرفش راه بجوی دل است

آب رخ چشمهٔ خورشید از وست — تشنهٔ آن سرو که بر طرف جوست

از تن سیمین بدنان پاکتر — وز دل عشاق صفاناکتر

مصری اگر آب خورد زان سبیل — تلخ نماید بلبش آب نیل

آب خضر مست از آن آب دور — منبع آن ظلمت و آن کوه نور

شامی اگر بر لبش آرد گذر — کرده در آیینهٔ جنتش نظر

بابلی از دیدهٔ عینش بنور — نور و صفا در دلش آرد ظهور

ور گذراند بزبان نام او — صبح سعادت دمد از شام او

هست زمینش بتو ای باغ دل — تخم محبت بنشانش بگل

هر چه برآرد سر ازین آب و خاک — گو چه گیاه است شود نور پاک

مسجد رایت بود آنجا عیان — گشته منور چو ز تابش جنان

هر که نباشد قدمش در بهشت — سر بنهد آنجا و در آنجا بجست

فسحت آن ساحت با زیب و فر — وسعت آن عرصهٔ دولت اثر

گشته حریم حرم مصطفی — باغ جنان یافته از وی صفا

هست زمین شرف آن خاک در — نور ده دیدهٔ اهل نظر

یک طرفش مشهد ابن عمر — برزده مانند خور از کوه سر

پرتو علمش بجهان تافته — عالم ازو نور و ضیا یافته

یک طرفش تربت ابن زبیر — برزده نورش بحوالی چو طیر

هست در آن عرصهٔ همسایگان — شیخ سماعیل که از شیروان

سوی حریم حرم کرد کار — یافته در ساحت آن عرصه بار

آمده با اهل وفا در خروش — با دل پر جوش و زبان خموش

آمده و کرده در آنجا نزول — خاک درش قبلهٔ اهل قبول

مقبرهٔ خواجه فضیل عیاض — روضهٔ آمد ز بهشت آن ریاض

سر زنیک برزده بنیان او — قرص قمر شمسهٔ ایوان او

هر که بآنجا ره و رو یافته — فیض دل از درگه او یافته



۲۷

گوشه نشین گشته و آن خاک دان	شیخ عمر و شد اعرابیان
ترتبت آن کآمده نور آیتست	شیخ علاء الحق کرامتیست
آمده انار کرامت بر رشش	و ز رطب شیره جان پرورش
هست زیارتگه اعیان بسی	لیک نهان از نظر هر کسی
جمله در آن امکنه آسوده اند	روی بخاک در او سوده اند
هرچه برآرد سر ازین آب و خاک	گرچه گیاهست شود نور پاک
در گلستان آب روان ریگ آن	همچو نجوم از فلک هفت آسمان
هست در اخبار که روز پسین	کآمده از قول نبیش ره روشن
ارض معلا و زمین بقیع	کآمده اند از ره معنی رفیع
هر دو ملاقی و ملاحق شوند	با بقیع خیل و علایق شوند
در طیران تا تا بفوق بهشت	طوف نمایان ز برای بهشت
گوش نهاده به پیام و سروش	چشم براه و دل و جان در خروش
منتظر رحمت پروردگار	خاطر شاد و دل امیدوار
تا که از آنجا که عنایات دوست	رسم حیات و رعایات اوست
حکم شود زانکه ز پیر و جوان	باشد از اموات دراینسان نهان

نقش جنة المعلا



تا بفشانند هزاران هزار — همچو شکوفه ز نسیم بهار

هر که در انجا شده مدفون نشش — گلشن فردوس شود مسکنش

چون دل اشان بابل محمل شود — بی طلب آن دو دسته حاصل شود

از پی بزم طرب افزایشان — سدره شده بر صفت سایبان

ساقی ایشان شده غلمان و حور — کرده قدح پر ز شراب طهور

شاد و خوش انگشته ز زنجبیل — جرعه کشان از عسل و سلسبیل

گشته مشرف به نعیم بهشت — فارغ از اندیشه هر خوب و زشت

دیده معنی بگشا و ببین — هر طرفش روضه خلد برین

در توصیف شبیکه که حضرت کاینات و خلاصه موجودات ازا خریده اند

ارض شبیکه که بجان پروریده — داور را حضرت و ازا خرید

وقف غریبان و فرو ماندگان — هر که در ان خاک شد از خوانده گان

در ته انخاک شد اندوخته — سینه بریان و دل سوخته

سر زده زان برج چو شمس و قمر — عم نبی حمزه و دیگر عمر

بوی دل سوخته زین مقام — می شنود هر که ندارد زکام

گفت پیمبر که ز شق یمن — بوی خدا دمبدم آید بمن

ساکن

ساکن آن شیخ کبیر و صغیر — قطب جهان شهره بعبد الکبیر

قرب دو میل است ز معلا دور — سر زده برج برین کوه نور

از کمرش لعل بدخشان بتاب — در کمرش قرص مه و آفتاب

محو کند ریگ وی از فرط نور — قصه موسی و تجلی طور

لعل اگر شد بدخشان مقیم — معتکف آن شده در یتیم

قله آن کوه که اوج سماست — بر زبرش ساخت غار حراست

هر که در آن غار رود از نیاز — وز سر اخلاص گذارد نماز

هر چه بخواهد شود انجا روا — حاجت او جمله برارد خدا



زاویهٔ موضع مولات این | مهبط انوار تجلیات این آن
طلعت جبریل بدیده رسول | کرده دران غار بناگه نزول
سینهٔ پاکش چو قمر کرده شق | شسته درانجا نه با انوار حق
گوهر تحقیق بعالم نبود | او در گنجینهٔ معنی گشود
در صدف سینهٔ رحمت شب چراغ | داد جهان از کواکب فراغ
هرکه در آن مجوش شقایق دید | راست بموج حقایق رسید

زو جبل نور بر افلاک سر | آمده در غایت فر و شکوه
فرسخ و یک بر حرم دور تر | نسبت معظم ز اران کوه کوه

سایه فکنده است بچرخ رفیع | گشته بر و تنگ جهان رفیع
پای نبی چون بسر آن رسید | فرق وی از فخر بکیوان رسید
سنگ وی از لعل و گهر بهتر است | زانکه نظر کرده پیغمبر است
سنگ که افتاده در آن بستون | گشته ز رشک جگرش لعل و خون
هست دران غار یکی غار تنگ | طاق درین گنبد فیروزه رنگ
چون نبی از مکه سفر کرده است | وز همگی قطع نظر کرده است
رفته درانکوه بامر خدای | کرده دو شب جای در آن تنگنای
بوده بهمراهی آن نام دار | ثانی اثنین در آن یار غار



تافته زانجا بدین سو عنان / هجرت از آن گشت به عالم عیان

هر که زیارت کند آن غار را / بیش برد از همه کس کار را

هست قدمگاه رسول خدا / شاید اگر جان کنی آنجا فدا

موقف عرفات را بعنوان صفات تحقیق نمودن و حجاج تحریص نمودن

ای شده در کوی وفا معتکف / معتکفا و تو ز روی شرف

باد ترا مژده که محمل رسید / از شب غم صبح سعادت دمید

هشتم ذی الحجه شد ای ساربان / ناقه برقص آر و حدی بر زبان

میرود از حد الم انتظار / منتظرانی و دیدار یار

منتظر اند اهل نظر سال و ماه / واله و حیران ز پی یک نگاه

مهلت ایام تعلل نماند / فرصت و هنگام تعلل نماند

خطبه ادا کرده خطیب انام / زلزله افکنده به بیت الحرام

ناقه سراسیمه شد و شوقناک / گرده برآورد و سر از جیب خاک

چه درین ره شده با او شتر / گشته چو مجنون و ز مجنون بتر

این چه کیا بود که در خم فکند / شور عجب در دل مردم فکند

خلق جهان چه عرب و چه عجم / جمله شده مست از آن جام جم

گروه

گروه خلایق ز سر اهتمام / نیت احرام به بیت الحرام

تو شده محرم حج بیش ازین / مانده احرام تو باقی ازین

خوش دو سه روی ابر آورده / نخل سعادت به بر آورده

وقت شد اکنون که بوقفه روی / واقف اسرار معانی شوی

دره حق چونکه شد از ره روان / چونکه درآیی بمیان این بخوان

اللهم هذا منی فامنن علی بما مننت علی اولیائک و اهل طاعتک

بار فرو گیر که تن در عناست / ناقه بجنبان که زمین مناست

صبر نما امشب و فردا دگر / تازه کن از آب تشنزار جگر

هست فرود آمدن قافله / از پی تیار و فرو در راحله

تقویتی کن بدن از خورش / روز دگر کس نکند فکر خویش

تعبیه آخر شد و شب با چه دید / خازن محبت که داده کلید

خلق همه رحلها کرده تیز / همچو سپاهی که کند در گریز

فرسخ از کوه منا بیشتر / مزدلفه روی نماید دگر

فرسخی از مزدلفه بیش و کم / هست زمین نوای حرم

این عرفات بود کوی حق / هست گریزنده کس سوی حق

چونکه نظر بر جبل افگند ترا / از سر اخلاص بخوان این دعا

اللهم اجعلها خیر غدوة غدوتها و قربها من رضوانک و ابعدها من سخطک

اللهم بک اعتصمت و علیک توکلت و الیک توجهت و وجهک الکریم قابلنی

بمنک و جودک یا ارحم الراحمین

آن جبلی کش عرفات است نام / هست فروتر ز جبلها تمام

گرچه بصورت ز جبال اصغر است / لیک بمعنی ز همه اکبر است

پر بود از رحمت حق دامنش / انس و ملک جمع به پیرامنش

قبه که بر قبله کوه آمده / نور فشان چون مه خرگه زده

هست عیانش در نظر اهل دین / گنبد یاقوت و سپهر برین

دامنش از خیل شتر فوج فوج / گشته چو دریا که درآید بموج

عرصه وی از سینه حجاج بیش / هر که در آن مشتغل کار خویش

لیک برون است ز ارض حرام / هست در آن قافله ها را مقام

یکطرفش محمل مصری خیام / دو طرفه از کسوت مصر تمام

محمل شامی دگر در میان / بر سرش از صفحه زر سایه بان

از پی هر قافله حوضی دگر / آب روان پر شده سرتا بسر

ریگ بنشان ز بطاح درو / آب زلال است و جوها درو

چشمه

چشمه اش از پای جبل سر زده / آب سر از عین صفا بر زده

مطبخ آدم بشمال جبل / گشته سکون فقرا را محل

بس که آه دل خونین جگر / دوده صفت گشته سیه بام و در

نور کشی شعله زده تا برق / سایه فکنده فقرا را بفوق

هست بدشت عرفه جای میل / حد مواقف همه بی قال و قیل

ساخته جبریل امین از قدم / بهر زمین عرفاتش علم

حد زمینی که بموقف سز است / بهر وقوف آمده آنجا رواست

هست بر شافعیان قصور / بهر موقف همه نزدیک و دور

لیک بقول حنفی مذهبان / حد وقوفت دو میل است بیان

مسجد نمره است در آن سر زمین / وادی عرفست بمسجد قرین

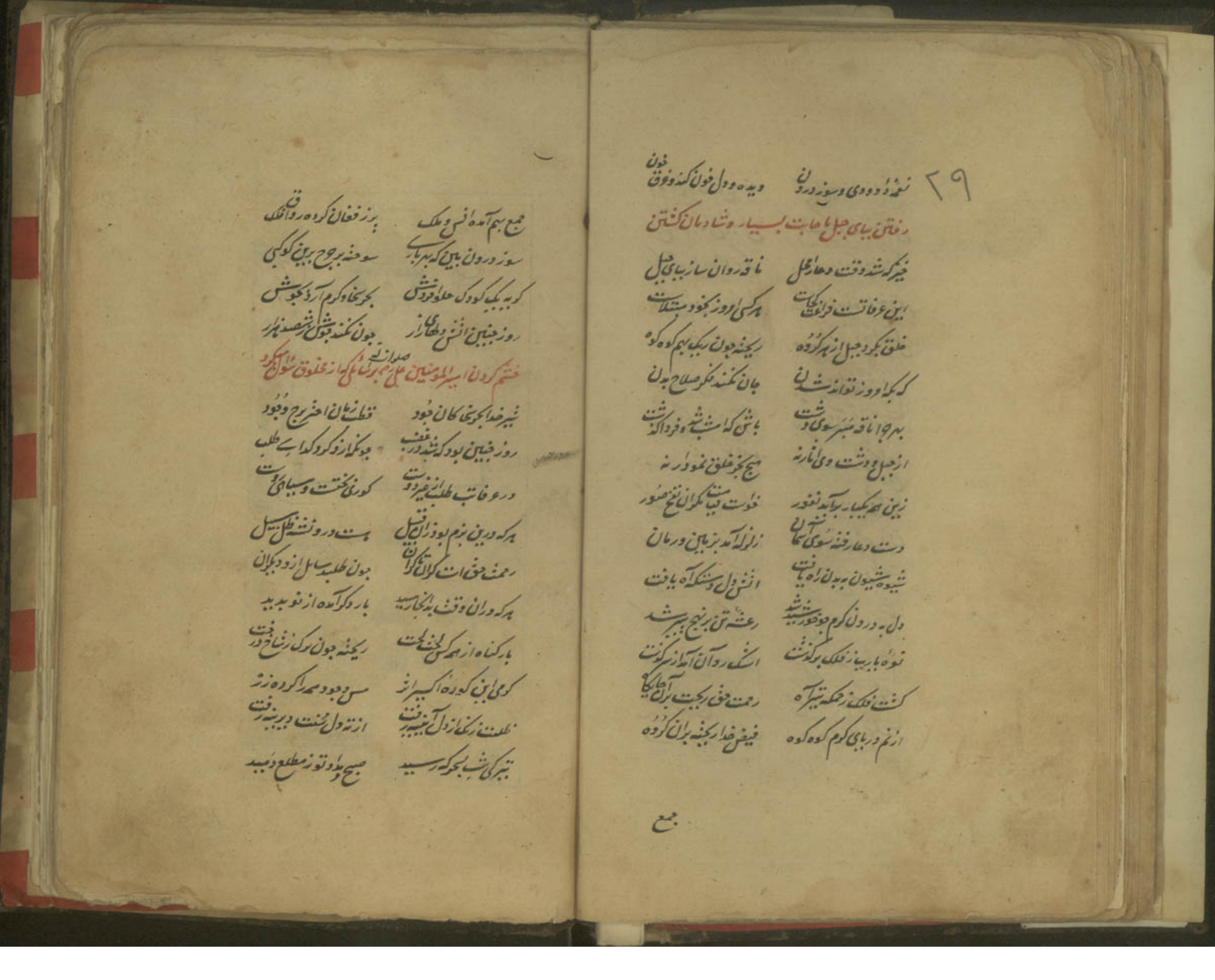
بهر وقوف این دو محل خوب نیست / فعل وقوفش ز تو محبوب نیست

کن بسوی مسجد نمره گذار / داخل مسجد شو و فرصت شمار

خلق در آن جمع به پهلوی هم / انس گرفته همه بر بوی هم

منتظر آنکه جمع و بقصر / جمع گذارند بهم ظهر و عصر

خطبه کند بر سر منبر خطیب / راست چو بر شاخ شجر عندلیب



نعرهٔ دودی و سوز درون / دیده و دل خون کند و غرق خون

رفتن بپای جبل با حاجت بسیار و شادمان گشتن

خیز که شد وقت دعا و محل / ناقه روان ساز بپای جبل

این عرفاتست فراغت کجاست / هر کسی از روز بخود مبتلاست

خلق بگرد جبل از هر گروه / ریخته چون ریگ بهم کوه کوه

که بکه او روز تواند شدن / جان نکند فکر صلاح بدن

بهر چرا ناقه مبر سوی دشت / باش که امشب شب و فردا گذشت

از جبل و دشت وی آثار نه / هیچ بجز خلق نمودار نه

زین همه یکبار بر آید نفور / خواست قیامت مگر از نفخ صور

دست دعا رفته سوی آسمان / زلزله آمد بزمین و زمان

شیوه و شیون به بدن راه یافت / آتش دل و سنگ آه یافت

دل بدرون گرم چو خورشید شد / رعشه تن بر نهج بید شد

نوحه بار بیا ز فلک بر گذشت / اشک روان آمد از سر گذشت

گشت فلک ز حمله تیر آه / رحمت حق ریخت بر آن جایگاه

از نم دریای کرم کوه کوه / فیض خدا ریخته بر آن گروه

جمع

جمع بهم آمده انس و ملک / پر ز فغان کرده رواق فلک

سوز درون بین که بهر باربی / سوخته بر چرخ برین کوکبی

گریه یک کودک حلوا فروش / بحر سخا و کرم آرد بجوش

روز چنین آتش دلهای زار / چون نکند جوش کرم صد هزار

خشم کردن امیر المومنین علی صلوات الله علیه بر سائلی که از مخلوق سوال کرد

شیر خدا بحر سخا کان جود / قطب زمان اختر برج وجود

روز چنین بود که شد در غضب / چونکه از او کرد گدایی طلب

در عرفات طلب از غیر دوست / کوری بخت و سیاهی روست

هر که درین بزم بود زان قبیل / هست درون نشه ظل سبیل

رحمت حق است کران تا کران / چون طلبد سائل از دیگران

هر که دران وقت بدینجا رسید / بار دگر آمده از نو پدید

بار گناه از همه کس ریخت / ریخته چون برگ ز شاخ درخت

گوی این کوره اکسیر اثر / مس وجود همه را کرده زر

ظلمت زنگ از دل آیینه رفت / از ته دل کینه دیرینه رفت

تیرگی شب بسحرگه رسید / صبح بدو تو ز مطلع دمید



ماه برون آمده از ابر سیاه / گشت شب تیره ازان خانگاه

رنگ خسوف از رخ مه دور گشت / سر به سر از پرتو خور نور گشت

باد صبا برد حجاب از میان / بر همه شد شاهد معنی عیان

گفت پیمبر که بود شرک راه / هر که بر آنست که ماندش گناه

در عرفات این همه سر تا قدم / غرقه بگویند ز اشک ندم

شد ز نم چشم و درون عقیق / وادی عرفات کو و العقیق

باز گشتن از عرفات بسوی مزدلفه و وقوف نمودن در آن مکان شریف

خلق همه بار گنه ریخته / راحله از شوق بر انگیخته

گشته سبکبار ز بار گناه / روز سر شوق نهاده به راه

چونکه سبکبار شود راحله / زود بمنزل برسد قافله

خوشتر از آنست که گه بعد شام / خلق در آیند بارض حرام

باز چه شامی که چو گیسوی دوست / عرصه عالم شده زو مشکبوست

کوکب اقبال ازو شد پدید / شام چنین به بود از روز عید

مشتری و زهره تابندگی / دارد ازو منصب فرخندگی

مشک خطا غالیه سا بیت ازو / گشته ازان باد صبا مشکبو



٤١

محنت غربت بردار از دل ببر | شام غریبان دگر است این دگر
راه روی از زمان چنین | پای نیاید ز فرح بر زمین
از عرفات آنکه بیابد جنان | روی نهد چون نبود شادمان
خلق جهان از عجم و از عرب | با لب خندان و دل بر طرب
جمله سوی مزدلفه رو نهند | بر حسن آن بادیه پهلو نهند
چون بر مبیتش گذر افتد ترا | به که بگوئی به نیاز این دعا

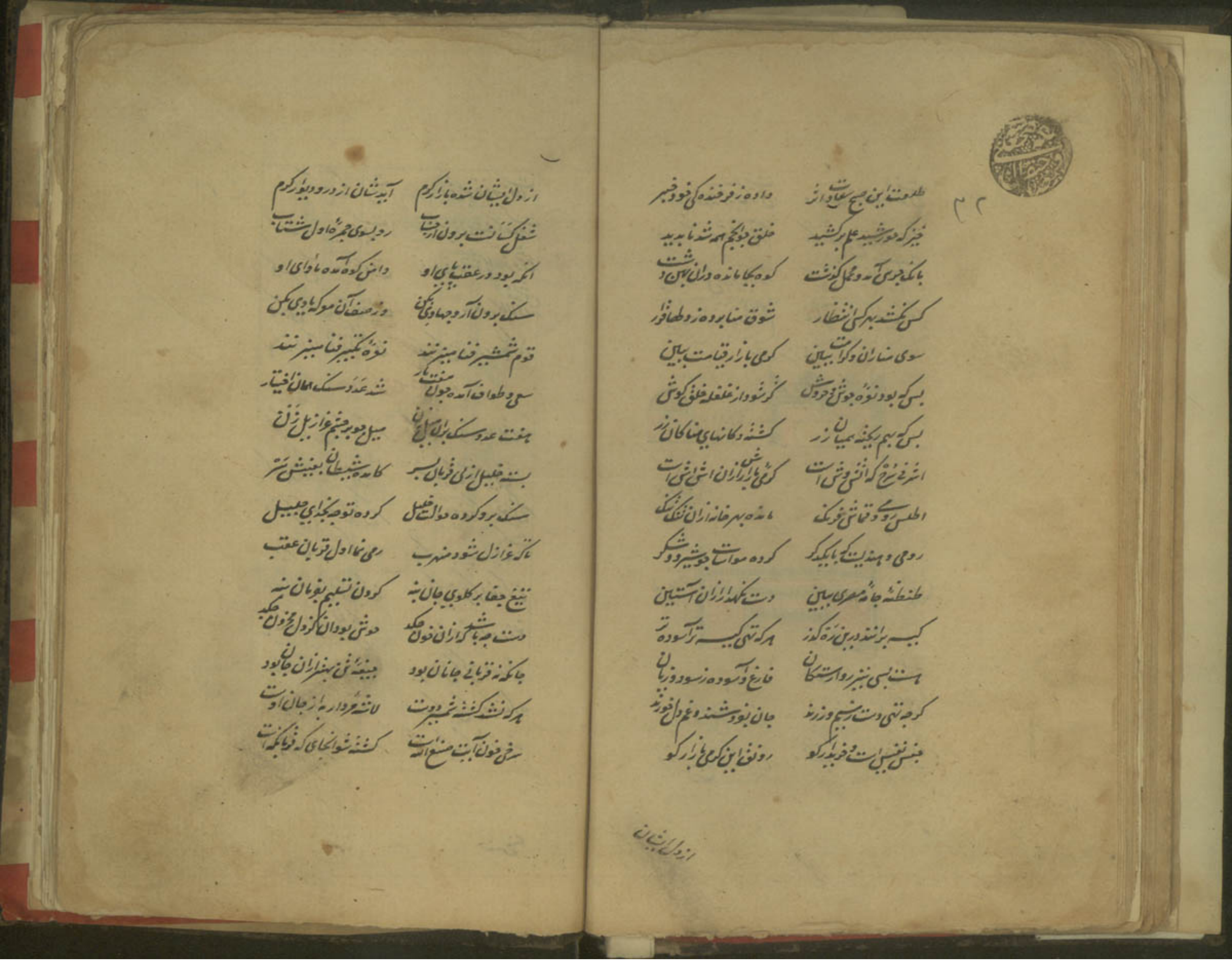
اللهم هذا مزدلفة جمعت فیها السنة اسألک جوامع فاجعلنی
ممن دعاک فاستجبت له ومن توکل علیک فکفیته

بار فرو گیر و از آن مرحله | از پی بیتوته از راحله
هر که بود مقبل و بیدار بخت | افکند آنجا ز پی خواب رخت
خواب که و بیداری که غفلت بود | صحت تن آرد و علت برد
دیده آن بخت که نغنوده بود | کرده و طالع دل آن شب غنود
ور ته پهلوی توان خاک بر | به بود از بستر سنجاب و کر
به که در آن شب شمار آوری | ریزه سنگی که بکار آوری
ریزه آن سنگ که تسبیح توست | در کف ات ار بگری از دگر دوست

ورتو

ورتو قصوری که گران گوش نیست | ورنه وی از زمزمه خاموش نیست
مسجدم آور بتو قوفش قیام | تا که شود صبح تو روشن تمام
بهر وقوفش چو قیام آوری | کار حج خود بنظام آوری
جای وقوف از سر صدق تمام | ناظر مشعر شد و گوی این کلام

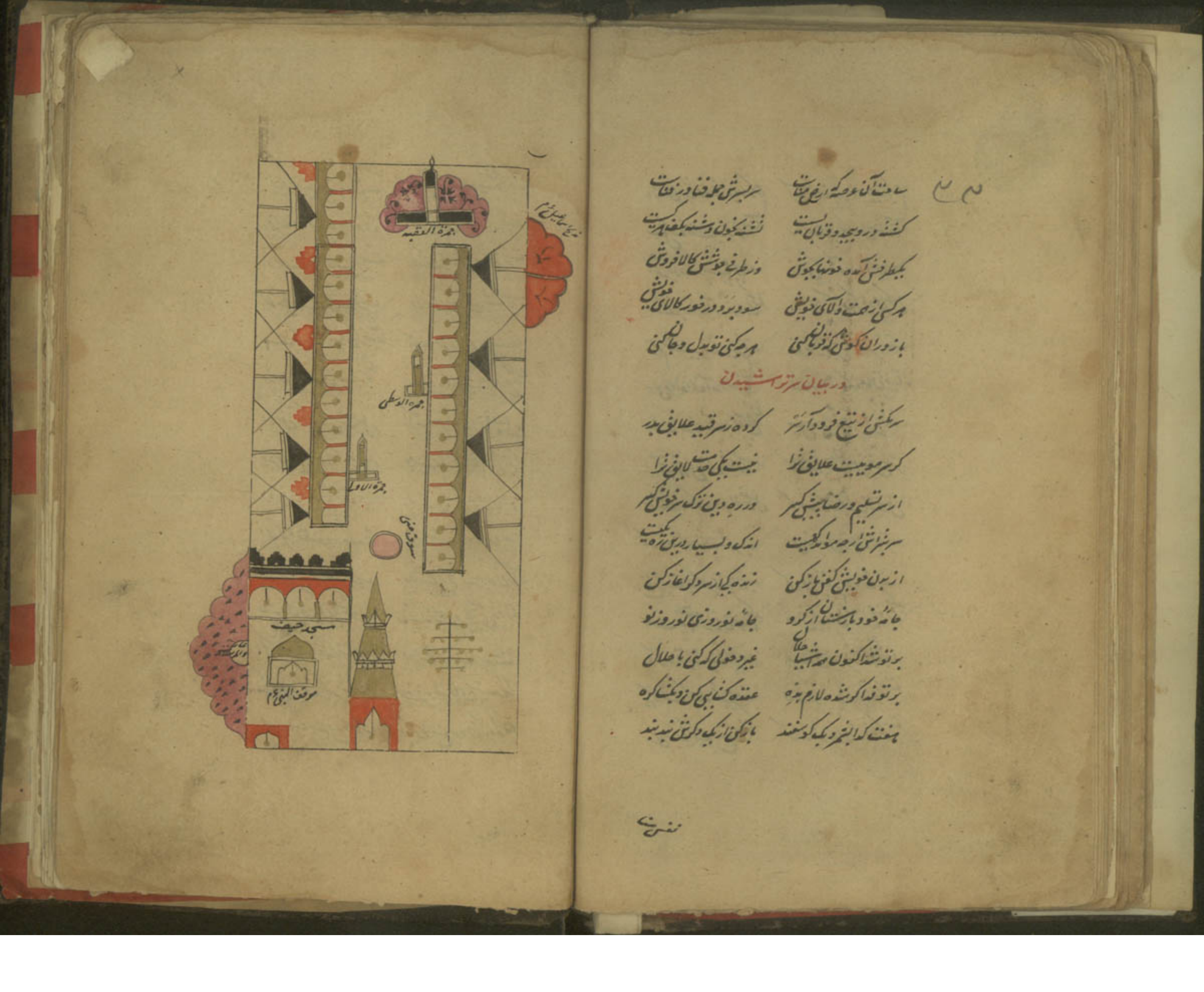
صبحک الله و صباح السعید | بر تو مبارک بود این روز عید
این چه صباح است شش صد هزار | بنده شده از صغار و کبار
غره این صبح سعادت قرین | خنگ فلک را شده نور جبین



ظلمت این صبح سعادت اثر / داده ز فرخنده کی خود خبر
خیز که خورشید علم بر کشید / خلق چو انجم همه شد ناپدید
بانگ جرس آمد و محمل گذشت / کوه بجا مانده و زان بادیه دشت
کس نگشته بهر کسی انتظار / شوق منا برده ز دلها قرار
سوی منا ران و کرامت ببین / گرمی بازار قیامت ببین
بس که بود نوحه و جوش و خروش / کر شود از غلغله خلق گوش
بس که بهم ریخته همیان زر / گشته دکانهای منا کان زر
اشرفی سرخ که آتش وش است / گرمی بازار ازان آتش است
اطلس رومی و قماش فرنگ / مانده بهر خانه ازان تنگ تنگ
رومی و هندی که بایکدگر / کرده سوا است چو شیر و شکر
طنطنه جامه مصری ببین / دست نکهدارد ازان آستین
کیسه برانند درین ره گذر / هر که تهی کیسه تر آسوده تر
هست بسی نیز روارستگان / فارغ و آسوده ز سود و زیان
گرچه تهی دست ز سیم و زرند / جان بنوشند و غم دل خورند
جنس نفیس است و خریدار کو / رونق این گرمی بازار کو

ز دل ایشان

از دل ایشان شده بازار گرم / آیدشان از در و دیوار گرم
شغل کسانست برون از حساب / رو بسوی جمره اول شتاب
آنکه بود در عقبه جای او / دامن کوه آمده ماوای او
سنگ برون آر و جهادی بکن / در صف آن موکب یادی بکن
قوم بشمشیر فنا بسپرند / نوحه تکبیر فنا میبرند
سعی و طواف آمده چون منت بار / شد عدد سنگ امان اختیار
هفت عدد سنگ بلا بر زنان / میل چو بر چشم غزال بل زنن
بسته خلیل ازپی قربان کمر / کامده شیطان بفریبش بسر
سنگ بر او کرده حوالت خلیل / کرده توجه بجدای جلیل
تا که غزازل شود منهرب / رمی نما اول قربان عقب
تیغ جفا بر گلوی جان بنه / گردن تسلیم بقربان بنه
دست چه باشد گر ازان خون چکد / خوش بود آن کز دل مجنون چکد
جا که نه قربانی جانان بود / جیفه تن بهتر ازان جا بود
هر که نشد کشته شمشیر دوست / لاشه مرداره ز جان او است
سرخی خون آیت صنع اله است / کشته شو آنجای که قربانگه است



ساحت آن عرصه که ارض منی است | سر بسرش جمله فنا در فنا است
کشته در و بیجه و قربان بسیست | تشنه بخون دشنه بکف هر کسیست
یکطرفش آمده خونها بجوش | وز طرفی جوشش کالافروش
هر کسی از همت و کالای خویش | سود برد در خور کالای خویش
بازوران کوش که قربان کنی | هر چه کنی تو بدل و جان کنی

در بیان سر تراشیدن

سر بکش از تیغ فرود آر سر | کرده زسر قید علایق بدر
گر سر موییست علایق ترا | نیست بکی حد مت لایق ترا
از سر تسلیم و رضا پیش گیر | در ره دین ترک سر خویش گیر
سر بتراش از چه مو اکیست | اندک و بسیار درین ره یکیست
از بن خویش کفنی باز کن | زنده کی از سر دگر آغاز کن
جامه خود باز شناس از گرو | جامه نو روزی نوروز نو
بر تو شد اکنون همه اشیا حلال | غیر دخولی که کنی با حلال
بر تو فدا گر شده لازم بده | عقده کشا بی کس و بکشا گره
هفت کدانیم دیکه گوسفند | با دگر از یک دگرش نیم بند

زیج کنش ورنه بانیکی ساز / بس شده وی دهشان اختیار

قرب دو صد گام ز سوق منا / مسجد خیف است صفا در صفا

وسعت آن صحن باغ بهشت / خشت بخششش همه عنبر سرشت

کوه عجیبست بمسجد قریب / در نظر اهل بصیرت عجیب

هست یکی غار در آن کوه صفا / آمده مشهور بوالمرسلات

از عقب سوق منا بر شمال / سر زده کوهیست بر اوج کمال

دامن آن کوه ز رب جلیل / آمده قربانگه ابن خلیل

خیز و ببین صحن منا رو شهر / دم بدم از خون فدا کشته بحر

در بیان آمدن بطواف افاضه که حج بی او تمام نیست

ای که بمقصود ره آورده / بی لب مقصد خود برده

شام ترا صبح سعادت دمید / روز فرخ شده چون روز عید

عاشر ذی الحجه بان رهنمون / شد که ز احرام حج آیی برون

ای که بمیقات نکارت فتاد / دولت احرام ترا دست داد

از کرم خالق اکبر ترا / گشته وقوفین میسر ترا

رمی اداساخته و ذبح و حلق / در کرو شنع برون کرده دلق

برده

برده سوی مقصد و مقصود راه / محرم محروم کریم اله

حمد و ثنای حد ذو الجلال / ورد زبان ساز بجود ذی الجلال

در دو شش از روی ارادت درای / سوی حریم حرم او گرای

بین که جهان جمله خلایق بدل / کرده برون قید علایق ز دل

از سر تعجیل و ره اضطراب / سوی حرم آمده با صد شتاب

جمله باطراف حرم گشته جمع / پر زده پروانه صفت گرد شمع

در هوس خانه الجوی او / طوف کنان گرد سر کوی او

مردم آفاق ز بلغار و روس / جلوه شده حاضران نو عروس

کرده یکی بوم بر و روم طی / وآن دگری آمده از ملک ری

قطع بیابان و مراحل بسی / طی نموده منازل بسی

کرده ولی بخت نداده دست / در قدح یأس فتاده ست

مانده به بیغوله و ماهیر / گشته اسیر ستم چرخ پیر

دین دگری سوده قدم چند سال / تا که بر ده بحرم و وصال

ناوک هجران جگر خورده است / راز بره طلبش برده است

ورغم آن گلبن رضوان از / لاله صفت داغ هوس بر جگر

رفته ازین باغ بهاران بهار / برده بدل داغ غمش یادگار

شکر خدا واجب لازم ترا / کامده بر در دولت سرا

جانب مقصد گذر آورده / ور رخ مقصود نظر کرده

وز کرم ایزد مستجابیت / ختم شد ارکان مسلمانیت

عمره بیاورده و حج نیز هم / پاک شده از همه ظلم و ستم

سوی حرم قصد فاختهای / در طلب گنج سعادت آیی

روی بنه و بوسه بزن بر زمین / چشم بصیرت بگشا و ببین

رو بحرم کرده خلایق همه / باز حرم گشته پر از زمزمه

شعله زده طلعت کاشیش / تازه شده خلعت عباسیش

دامن نازی که ببالا زده / بهر دل عاشق شیدا زده

بهر همین بسته کمر تا کمر / جان کند آویزه بند کمر

برقع زرکش که فکنده زنو / کرده دل عاشق شیدا گرو

گشته زخالش دو جهان مشکبوی / خم شده چرخ از شکن موی او

گشته همه فاخته آن سرو ناز / جمله چو پروانه و او شمع راز

سوز با فتنه و او استوار / شمع بجان سوزد و او برقرار

سرو

سرو گرش گویم ازو نکوست / کز سر او روح قدس نغمه گوست

ز آتش او این همه دلها کباب / او شده مستغنی ازین اضطراب

در تکیه بوده خلق اینچنین / او ز سر ناز جو برقع نشین

نور الهش لمعات خود است / خال سیاهش لمعات خود است

بوسه زنند این همه بر خال او / هیچ دگرگون نشود حال او

دامن او بر کف مردم بسی / زو نکشد دامن لطف اکسی

بر در او روی تضرع بخاک / در ره او خلق جهانی پاک

چشم رضا کو فکند بر تو باز / خاصیت حسن و غرورست و ناز

حسن غنا آرد و عشق احتیاج / کار جهان زین دو گرفته رواج

کعبه که در جلوه گری لعبتست / آن نه برخساره و زلف دوتاست

گو نبودش روی ازین سوی نیست / هر طرفی هست کزان روی نیست

روی نماید نبود در آنجهان / طائف خود را طلبد زان میان

تنگ بود حوصله چشم و سر / چشم بصیرت کند از آن نظر

روز قیامت که بر آید نفور / از دل مجروح زند تکیه دور

روی بحشر نهد آن نو عروس / با دف و طنبار و مغنی و کوس



شانه زده گیسو و رو کرده باز — گشته خرامنده بصد غنج و ناز

گوهر هر آنک که بود دامنش — سنگ ز خونابه قربانیش

کرده بجور عجبانه دود آه — گرد دل طائف زده صبحگاه

با همه زیب آن صنم مهوشان — جلوه کنان دم زغرت کشان(?)

با همان روی بجبین نهند — بر کسی زان نیست که شت نهند(?)

محی ازین جمله تو بینی در شمار — دفتر کل را چه غم از رحم بار(?)

در بیان سعی بعد از طواف که بر همه واجب و لازم است

ای بعبادت علم افراخته — کار تو گردیده بهم ساخته

بهترش اینست که در این مطاف — سعی نماییم برای طواف

چو نکه شدی طائف بیت الحرام — باز پی از طوف در سعی خرام

سعی گر از بیش زیاوت داد — بار دگر باشد از ارکان زیاد

ورنه پی سعی بمسعی خرام — تا شود ارکان حج تو تمام

از پی این سعی و طواف النجا — به که بری باز بسوی منا

تا که درین منزل گیتی فروز — از عقب این دوش آری بروز

روز دگر بعد زوال ای پسر — دامن پر سنگ بزن بر کمر

بیت

بیت و یکی سنگ بزن با رمیل — سنگ بشیطان زده رحمان خلیل

پای دلیل است درین گشته لنگ — خامه که آید ز پیم سوی سنگ

در بیان مجاورت مکه مکرمه که آنجا بتعظیم و ادب باید بود

شو با دب ساکن این دیر لیک — شیوه آداب نگهدار نیک

اگر رسد دیر و دیر ور خوش زود — شوق فزون گردد از آن کی بود

هر که درین کوی مجاور شود — وز عدد سگ ز اهل شهر شود

می شمرد از ره آنکه کمال ادب — آورد از شوق بکار روز و شب

نقل چنین است که زین پیشتر

از بس حج و زه زدی هر کرا — ماندی ز قافله خود جدا

نیست جز این عمر که بیگاه و گاه — حرمت این خانه بداری نگاه

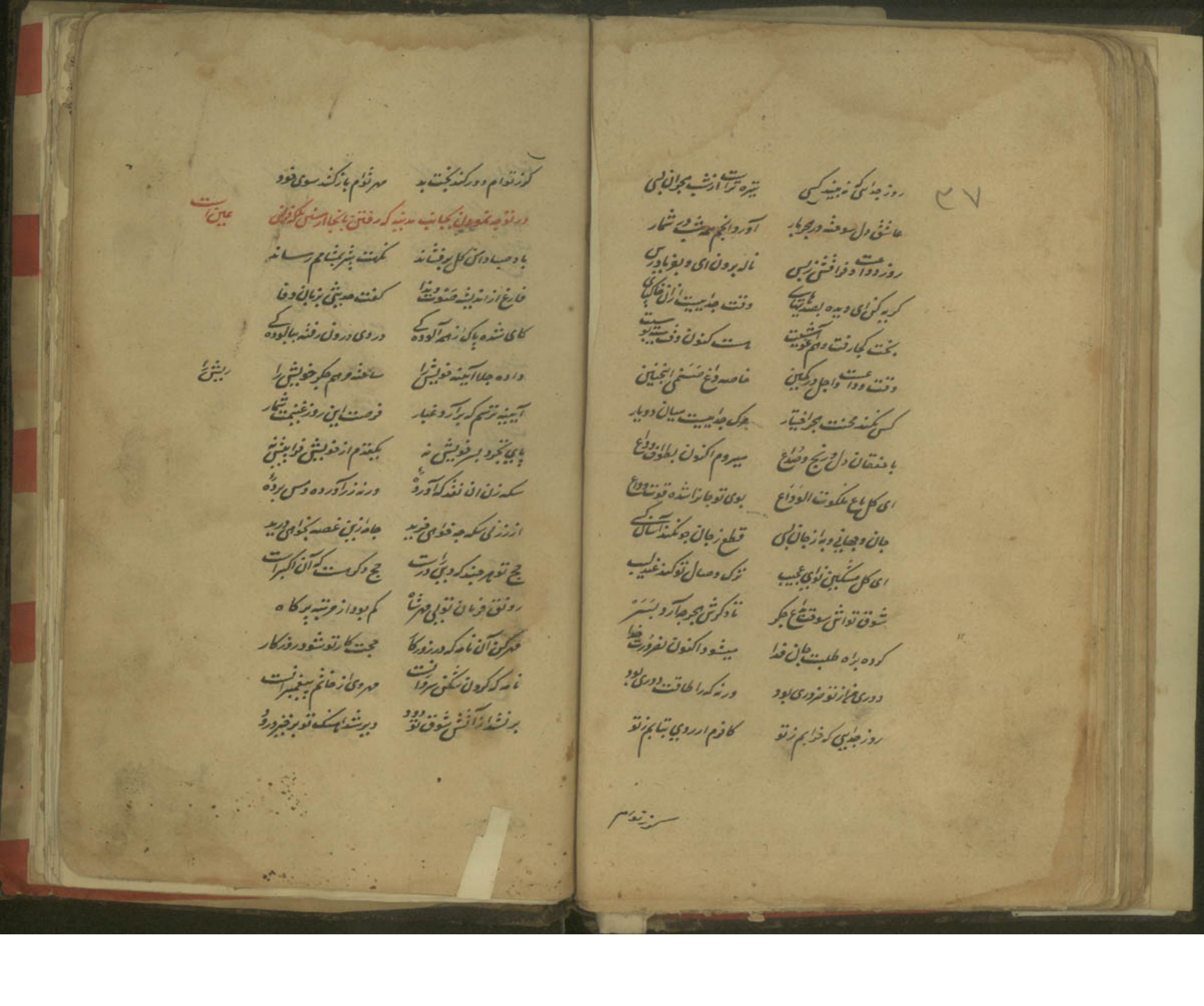
از ره تنگیک تساهل کنی — وز ره تعجیل تغافل کنی

چون بطوافش زند اندیشه رای — شیوه آداب نیاری بجای

گردی از آن اثم و جفا شوی — مبتلی قید معاصی شوی

رفته ز حد لیک دبیهای ما — نیست از آن جای چنین جای ما

در بیان طواف وداع که نزد ما ندامت و داغی تا قیامت



روز جدایی که نبیند کسی   تیره‌تر است از شب هجران بسی
عاشق دل‌سوخته در هجر یار   آورد انجم همه شب در شمار
روز وداعست و فراقش ز پس   ناله برون آی و بفریاد رس
گریه کن ای دیده بسی تا بکی   وقت جداییست از آن خاک پی
بخت کجا رفت و هم آشفتیت   هست کنون وقت شکیبائیت
وقت وداعست و اجل در کمین   خاصه وداع حرمی اینچنین
کس نکند محنت هجر اختیار   جز که جداییست میان دو یار
با خفقان دل و رنج و صداع   میروم اکنون بطواف وداع
ای گل باغ ملکوت الوداع   بوی تو جان را شده قوت وداع
جان و جهانی و به از جان بسی   قطع ز جان چون نکند آسان کسی
ای گل مشکین بوی عجیب   ترک وصال تو کند عندلیب
شوق تو آتش زده سوخت جگر   تا دگرش هجر چه آرد بسر
کرده بره طلبت جان فدا   میشوم اکنون که فرمودت خدا
دوری ما از تو ضروری بود   ورنه که را طاقت دوری بود
روز جدایی که جدایم ز تو   گام در اردوی تبایم ز تو

سر زنید م

گر ز توام دور کند بخت بد   مهر توام باز کشد سوی خود

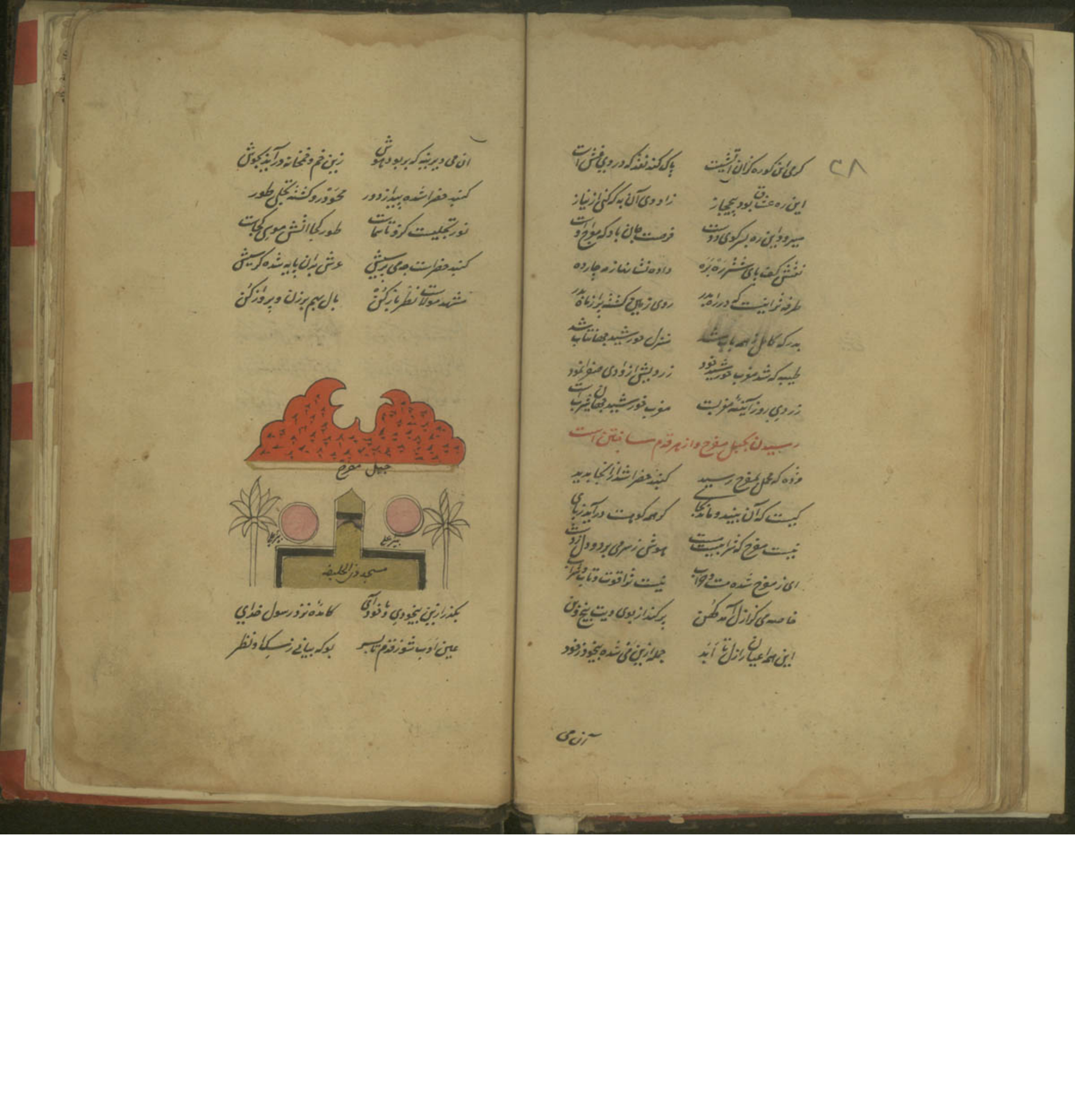
در توجه نمودن بجانب مدینه که رفتن بآنجا ارشش گذرانی

عین آیات

باد صبا دامن گل بر فشاند   نکهت یثرب بمشامم رساند
فارغ از اندیشه صنوبر و بیا   گفت حدیثی بزبان وفا
کای شده پاک از همه آلودگی   در وی درون رفته بیالودگی
داده جلا آینه خویش را   ساخته مرهم جگر ریش را

ریش ع

آینه ترسم که برآرد غبار   فرصت این روز غنیمت شمار
پای بگرد بر خویش نه   یکقدم از خویش فرا پیش نه
سکه زن آن نقد که آورده   ورنه زر آورده و مس برده
از زر بی سکه چه خواهی خرید   جامه زین غصه بخواهی درید
حج تو هر چند که دینی درست   حج دگر هست که آن اکبر است
رونق فرمان تو این مهر شاه   کم بود از مرتبه برگاه
مهر گرو آن نامه که در روزگار   حجت کار تو شود روزگار
نامه که گردون نکشی سرنوشت   مهر وی از خاتم پیغمبر است
بر نشد از آتش شوق تو دود   دیر شد آهنگ تو بر خیز زود



گرمی این کوره گران آتش است | پاک کند نقد که در وی غش است

این ره عشق است بود بی مجاز | زاد وی آن به که کنی از نیاز

میروی این ره بسر کوی دوست | فرصت جان باد که مفرح اوست

نقش کف پای شتر زره بره | داده نشان نما ز ره جاده

طرفه نشانیست که در راه بدر | روی تو زاین گشته بر زمانه بدر

بدر که کامل ز همه باب شد | منزل خورشید جهانتاب شد

طیبه که شد مغرب خورشید جود | زرد بش از دوری صفو نمود

زرد پی روز آینه مغرب است | مغرب خورشید جهان یثرب است

رسیدن بجبل مفرح و از بهر قدم ساختن است

مژده که محمل بمفرح رسید | گنبد خضرا شد از آنجا پدید

کیست که آن بیند و ماند بجای | کز همه کوهست در آید ز پای

نیست مفرح که طرب بیت است | هوش ز سر می برد و دل ز دست

ای ز مفرح شده مست و خراب | نیست ترا قوت و تاب و طراب

خاصه می کز ازل آمد کهن | برکند از بوی وی بیخ و بن

این همه اعیان ز ازل تا ابد | جمله ازین می شده بیخود ز خود

آن می

آن می دیرینه که بر بود هوش | زین خم و خمخانه در آید بجوش

گنبد خضرا شده پیدا ز دور | محو در و گشته تجلی طور

نور تجلیست گر او تا سماست | طور کجا آتش موسی کجاست

گنبد خضراست چو در پیش | عرش برین پایه شده کرسیش

مشهد مولاست نظر باز کن | بال همم بر زن و پرواز کن

بگذر ازین بیخودی و خود آی | کامده نزد رسول خدای

عین ادب شو ز قدم تا بسر | بو که بیابی ز سگانش نظر



قطرهٔ نیست که از گرد راه | پاک بشوید تن خود در راه
آینه را پاک کن از غبار | تا مشاهد شود از روی یار
زانکه در انجا ادب آید بکار | بی ادب انجا نبود در شمار
چشمهٔ زرفشان که چرخ کبود | کرده روان از نم او رود رود
نیل کرش نیست بر او مختص | بهره گرفته بدین اسم خاص
چونکه درآیی تو ز باب السلام | نوح برآور بصلوة و سلام
دور شو از خواهش نفس و هوا | انکه فی الاقدس وادی الطوی
چونکه درآیی بسوی روضه‌ا | دست برآور ز برای دعا

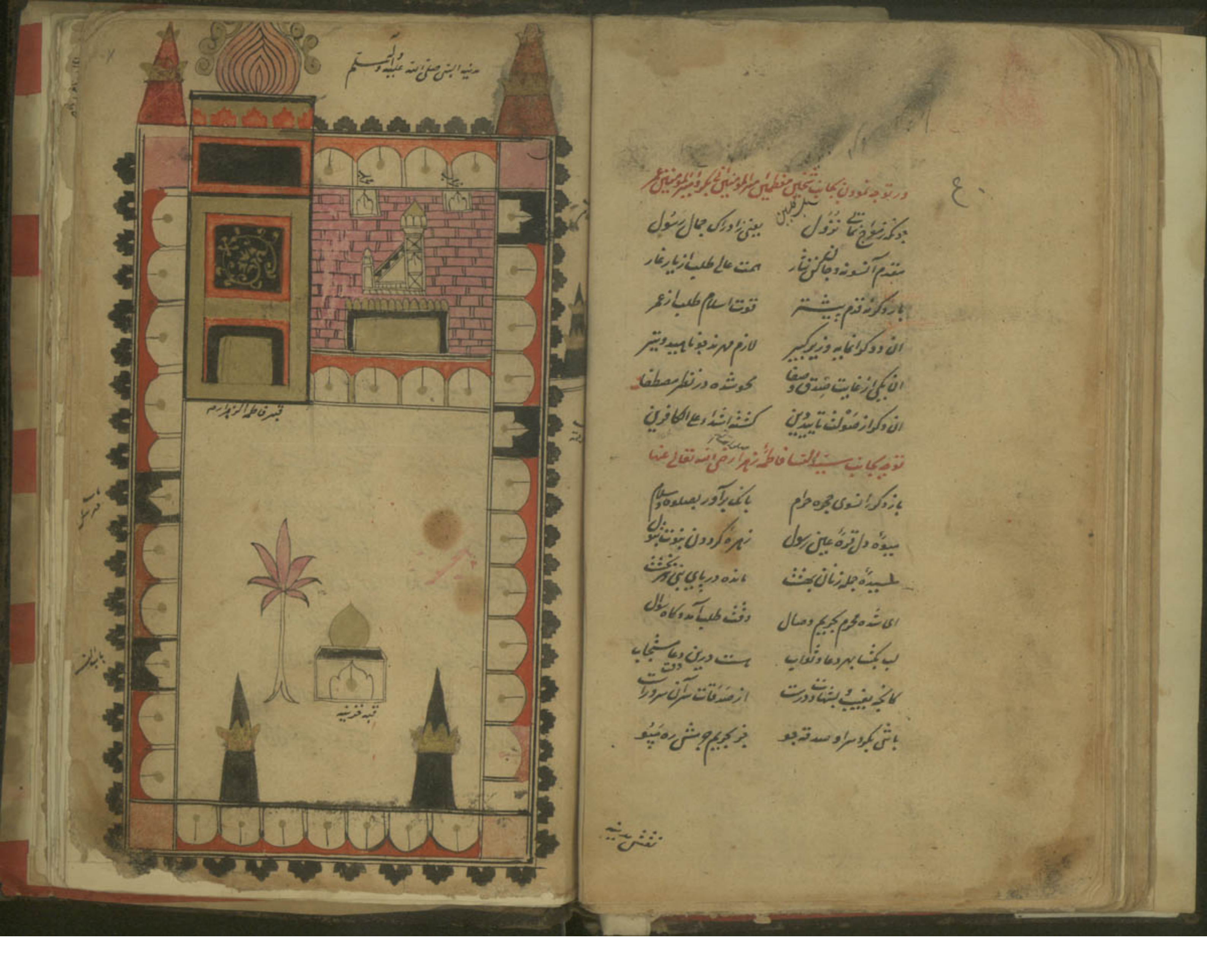
السلام علیک یا خیر خلق الله السلام علیک یا خاتم الانبیاء والمرسلین
السلام علیک یا سید الخلایق اجمعین السلام علیک یا رسول
رب العالمین السلام علیک یا من دنی الیه فتدلی وکان منزل قاب
قوسین او ادنی السلام علیک یا من فاز لدی ذاغ البصر و ما طغی
السلام علیک یا من اوحی الی ربه ما اوحی السلام علیک یا احمد ما
واختلف الملوان و تعاقب العصران و استقبل الفرقدان

جای سرست این که تو پا می‌نهی | پای تدبر که کجا می‌نهی

السلام

روضه

روضه که آمد ز ریاض بهشت | خشت بخشش همه عنبر سرشت
بر سر هر کنگره‌اش تا فلک | جای گرفته ملک اندر ملک
هر که در آن روضه زبانی نشست | تا ابد الدهر ز اندوه رست
غایت آن از طرف منبرست | وز طرف حجرهٔ پیغمبرست
منبر پیغمبر آخر زمان | سلم نور آمده تا آسمان
پایهٔ او ناشی که با تنوش | تکیه زده بر سر کرسی و عرش
پای تهی رفته نبی بر سرش | پایه ز عرش آمده زان برترش
رو سوی محراب نبی در نماز | روی نه انجا ز برای نیاز
ابروی خوبان جهان خم ازو | هست مه نو لعبک خم ازو
وجه تو را چو مواجه شوی | بیخود و واله و بیخود شوی
ای تو هوش پای ز سر ساخته | باز ز دغدغه پرداخته
ای سر فلک باشده بستان فتی | ره بحریم حرمش یافتی
کوکب اقبال تو مسعود شد | عاقبت کار تو محمود شد
بخت تو ز و تخت بر اوج سپهر | سوده بنعلین تو رخ ماه و مهر
شاهد مقصود ز در رو نمود | بر تو جه دری که ز رحمت گشود



در توجه نمودن بجانب شیخین منظمین امیر المومنین ابو بکر و امیر المومنین عمر

بدو که زشوق تمامی نزول — یعنی زاو رک جمال رسول

مقدم آنسو نه و جان کن نثار — همت عالی طلب از یار غار

بار دگر نه قدم بیشتر — قوت اسلام طلب از عمر

ان دو گرامی به وزیر کبیر — لازم مهر نبی چو ناهید و تیر

ان یکی از غایت صدق و صفا — محو شده در نظر مصطفی

ان دگر از صولت تایید دین — کشته اشدا علی الکافرین

توجه بجانب سیدة النساء فاطمة زهرا رضی الله تعالی عنها

باز دگر ان سوی حجره حرام — بانگ بر آور بصلوة و سلام

میوه دل قرة عین رسول — زهره گردون نبوت بتول

سیده جمله زنان بهشت — مانده در پای نبی سر نخست

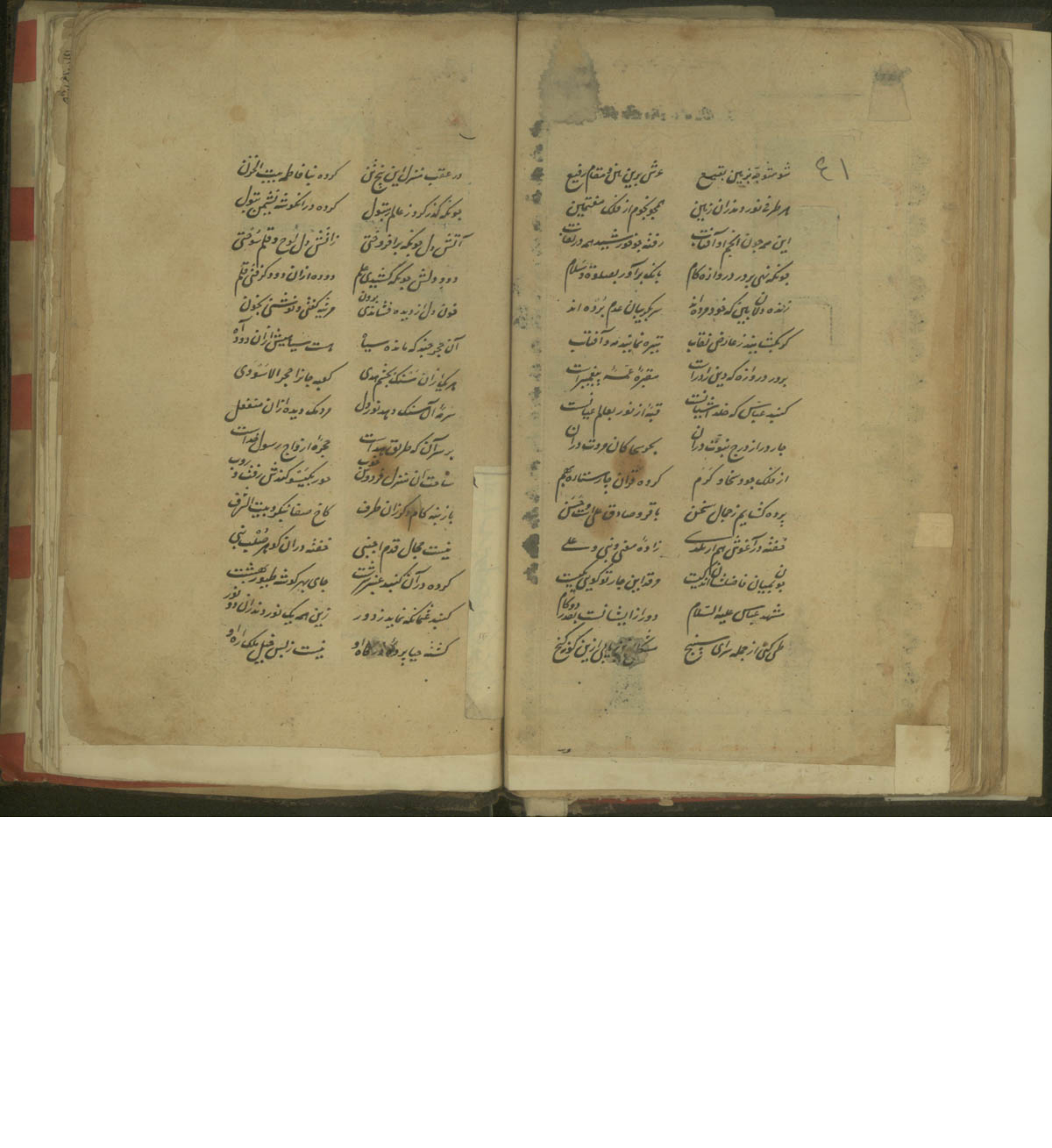
ای شده محروم بحریم وصال — وقت طلب آمد و گاه سوال

لب بگشا بهر دعا و ثواب — هست درین وقت دعا مستجاب

کانچه بغیب و بشهادت درست — از صدقات آن سرور است

باشی بگرد سر او صد قدم جو — جز بحریم حرمش ره مپو

نقش مدینه



شوشتو جه بزمین بتیع — عرش برین است و مقام رفیع
هر طرفه نور و مزاران زمین — همچو نجوم از فلک هشتمین
این همه چون انجم و آفتاب — رفته چو خورشید همه در نقاب
چونکه نهی رو بدر دروازه کام — بانگ برآور بصلوة و سلام
زنده دلان بین که خود مرده اند — سر بگریبان عدم برده اند
کو کبشان بسته ز عارض نقاب — تیره نمایند مه و آفتاب
بر در دروازه که دین زنده است — مقبره عمه پیغمبر است
گنبد عباس که خلد آشیان است — قبه از نور بعالم عیان است
چار در از درج نبوت دران — بگو سها کان در وقت دران
از فلک جود و سخا و کرم — کرده قران چار ستاره بهم
پرده کش بیم ز جمال سخن — باقر و صادق علی است و حسن
خفته در آغوش هم از ملک — زاده معنی و نبی و علی
چو همیان فاضلان اندیست — وقت این چار تو گویی یکیست
مشهد عباس علیه السلام — دور از ایشان نیست بقدر دو گام
ملکی کش از جمله سرای سنج — [illegible] ازین کو گنج

در عقب منزل این پنج تن — کرده ثنا فاطمه بیت الحزن
چونکه گذر کرد ز عالم بتول — کرده در انگوشه نشیمن بتول
آتش دل چونکه برافروختی — زآتش دل لوح و قلم سوختی
دود دلش چونکه کشیدی علم — دوده از آن دود گرفتی قلم
خون دل از دیده فشاندی برون — مرثیه گفتی و نوشتی بخون
آن حجر جنبه که مانده سیاه — هست سیاهیش از آن دود آه
هر که از آن سنگ بجستم هدی — کعبه جا از احجر الاسودی
سرمه آن سنگ دهد نور دل — ور که دیده از آن مشتعل
بر سر آن که طریق هدا است — حجره ازواج رسول خدا است
ساحت آن منزل فردوس خوب — حور بگیسو کندش رفت و روب
باز به کام دگر آن طرف — کاخ سقا نیکو و بیت الشرف
نیست مجال قدم اجنبی — خفته در آن کوهر صلب نبی
کرده در آن گنبد عنبر سرشت — جای بهر گوشه طیور بهشت
گنبد عمانکه نماید ز دور — زین همه یک نور دهد آن دو نور
کشته حیا بر [illegible] او — نیست ز بس خیل ملک راه او



خیل صحابه چه بزرگ و چه خورد / بیش از آنست که نتوان شمرد

در ته آن خاک که کانها در وست / آن نه چه تنها که جانها در وست

مقبره‌ای کز همه اینها جداست / مقبرهٔ مادر شبیر جداست

پای خسارت بنه انجا دلیر / خفته در آن بیشه یکی شرزه شیر

یکطرفش ظل ظلیل عقیل / وز طرفی مالک تا خلیل

کان گهر معدن در هر یکی / زینت هر زیور حور هر یکی

این همه در سایهٔ آن آفتاب / رفته بخلوتگه عزت بخواب

روز قیامت که بود نفخ صور / این همه خیزند در استار نور

خلق جهان مانده همه در مغاک / از شرف اینها همه سر بر سماک

سر چو برآرند ز جیب غبار / چشم گشا بیند بدیدار یار

بخت کرم یار شود عن قریب / خاک شوم بر سر کوی حبیب

برابر

در توجه نمودن بجانب قبا که محل آمد شد البشارات و ثواب او باهره

ای خضر راه هدی مرحبا / خیز که شنبه شد و روز قبا

تا قبا هست ز ترتیب دو میل / طی شوان کرد روش بی دلیل

نخل نخل است همه زرع و کشت / سبز آورده چو در جنت نی



هر یکی زان هر دو چون نخل روان — از ثمر افکنده بیر کیسوان

در کنه آن نخل همه زرع و کشت — روح فزا همچو ریاض بهشت

هست درین روضه مکانی دگر — خوابگه ناقه خیر البشر

بارگه بس است مساجد چو گل — هست درو خاتم ختم رسل

چشمه زرقاست که چرخ کبود — آمده پیش ره او در سجود

در صفتش قصر رفیع قبا — کرده دلم پیرهن جان قبا

پیر رسول است کو ابحیات — لب عجب اینست ده جو جوی فراته

هر که بشنبه کند آنجا نزول — عمره آورد بقول رسول

پنجم شنبه که بود روز چار — طوف مساجد کن و یار و غار

مسجد فتح است بنای رسول — جای دعایست و محل قبول

ساز قدم از سر و پاکی یقین — رو بسوی مسجد ذو قبلتین

مسجد ذو قبله که در آن زمین — بود در آن روز رسول امین

پهلوی چه عثمان بود — چاه زمزم چشمه حیوان بود

بر سر آن چاه وضو ساز باز — رو سوی مسجد برای نماز

پس بسوی اربعه مسجد گذر — تا شوی از فیض همه بهره ور

مسجد اول بود از مصطفی — قبله حاجات و محل دعا

باقی دیگر همه بی اشتباه — هست از اصحاب رسالت پناه

داخل هر یک شو و بهر نماز — روی نه آنجا بزبان نیاز

بر سر آن ره بمساجد قریب — کوه بلندیست لقا محبیب

در کمرش هست یکی غار تنگ — کرده نبی نوبتی آنجا درنگ

هر که باخلاص شود داخلش — ور به خالص شود حاصلش

پس سوی آبار نبی شو روان — رایحه خوش ار دهد ابش توان

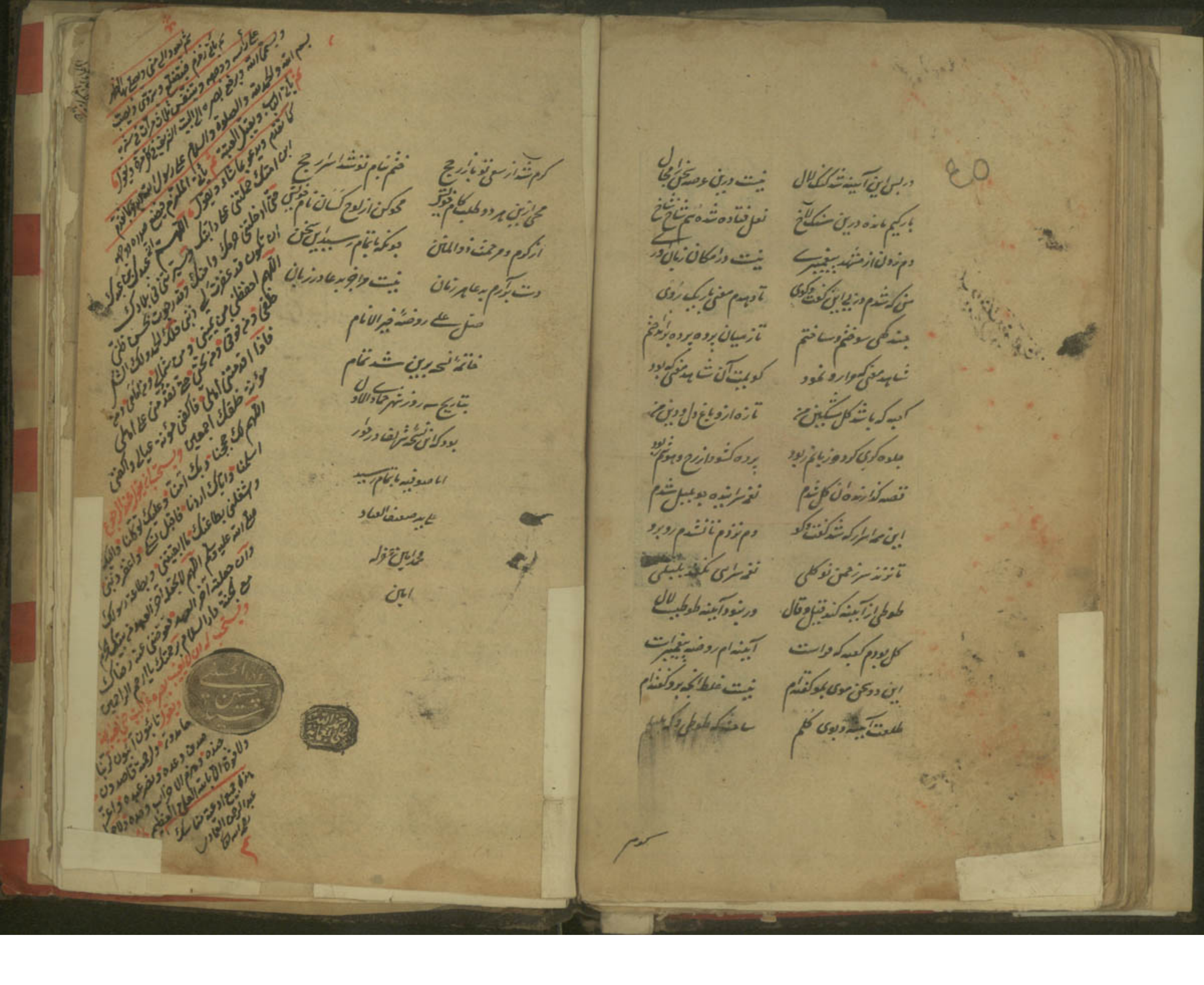
بیر ز هر چاه بیاشام آب — تا شوی اندر دو جهان کامیاب



سی نما باز که روز وکر | بر شهدای احد ای کذر
لاله از ایشان شده خونین کفن | داغ نهاده بدل خویشتن
جمله بخون جگر آغشته اند | بیخبر از هستی خود گشته اند
خورده می از جام شهادت همه | رفته ز دنیا بسعادت همه
بوی وفا میدهد از خاکشان | غرقه بخون تربت غمناکشان
هر گیا سر زند از آن زمین | تخم وفا بار بیارد چنین
دامن آن کوه شفق گون بود | از اثر سرخی آن خون بود
روز قیامت که برآرند سر | با جگر خسته و کفنهای تر

هست بخون روی او از فرق گل | رخ ز سر تا بقدم جزو کل
حمزه که قربان شده در راه دوست | سرخی رنگ احد از خون دوست
هست نبی کوه و لیکن سیاه | سر بفلک برزده بنیان او
کوه جبال النعم طرح زمینش چنین | من سخن از کوه کنم یا زمین

سنگ که بدریا روم از بهر در | دل تهی از خون کنم و دیده پر
با همه سنگی ار بدو آرم نظر | ریشه کشیدن کندم خون جگر
خاصه گهرهای صغار و کبار | کس نتوان برد بیکجا بکار
طوطی طبعم اگر شکر بود | خامه صفت تیز و شکر ریز بود



در پس این آینه شد کنگ لال | نیست درین عرصه سخن را مجال
بار کیم مانده درین سنگلاخ | نعل فتاده شده سم شاخ شاخ
دم نزدن از مشهد پیغمبری | نیست در امکان زبان آوری
من که شدم در پی این گفت و گوی | تا دهدم معنی باریک روی
چند گهی سوختم و ساختم | تا ز میان پرده برانداختم
شاهد معنی که سوار و نمود | کو بیت آن شاهد معنی که بود
آینه که باشد گل شکین جز | تازه از و باغ دل و دین جز
جلوه گری کرد و زبانم ربود | پرده گشود از رخ و هوشم ربود
قصه کنان بوده ان گل شدم | نغمه سراینده چو بلبل شدم
این همه اسرار که شد گفت و گو | دم نزدم تا نشدم رو برو
تا نزند سر ز چمن نو گلی | نغمه سرایی نکند بلبلی
طوطی از آینه کند قیل و قال | ور نبود آینه طوطی لال
گل بودم کعبه که دوات | آینه ام روضه پیغمبر است
این دو سخن سوی بلو گفته ام | نیست غلط آنچه بر و گفته ام
طلعت آینه و بوی گلم | ساخته که طوطی و که بلبلم

کرم شد از سعی تو بازار رج | ختم بنام تو نشد اسرار حج
محی ازین هر دو طلب کام خویش | محو کن از لوح کسان نام خویش
از کرم و مرحمت ذوالمنن | چونکه با تمام رسید این سخن
دست برآرم به عامر زمان | نیست مرا جز به دعا در زبان
صل علی روضهٔ خیر الانام

خاتمهٔ نسخه برین شد تمام
بتاریخ سه روز شهر جمادی الاول
بود که این نسخهٔ شریف در فتور
اما صوفیه با تمام رسید
علی ید اضعف العباد
محمد امان [illegible]
[illegible]

واذا تم للحاج او للسائل الخروج من داره يصلي ركعتين ويقرأ فيهما المعوذتين فاذا اتم قرأ آية الكرسي
قرب قبل خروجه من منزله فاذا فرغ من ذلك يقول بالاخلاص ورقة القلب اللهم بك استعين وعليك اتوكل
اللهم ذلل لي صعوبة امري وسهل علي مشقة سفري وارزقني من الخير اكثر مما اطلب واصرف عني كل شر
رب اشرح لي صدري ونور قلبي ويسر لي امري اللهم اني استحفظك واستودعك نفسي وديني ومالي
واهلي واقاربي وكل ما انعمت به علي من آخرة ودنيا فاحفظنا اجمعين من كل سوء يا كريم
فاذا نهض للخروج يقول اللهم اليك توجهت وبك اعتصمت اللهم اكفني ما اهمني وما لا اهتم له اللهم زودني
التقوى واغفر لي ذنبي ووجهني للخير اينما توجهت قال عليه السلام من اراد سفرا فليقل لمن يخلف
استودعكم الله الذي لا يضيع ودائعه شعر ان الذي وجهت وجهي له هو الذي خلفت في اهلي فانه ارأف
وفضله اوسع من فضلي فاذا وصل الى باب داره يقرأ سورة القدر ثم يقول بعدها بسم الله توكلت
على الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اللهم اني اسألك الاعانة في السفر والسلامة في الاهل والولد
فاذا خرج من داره يقول اللهم اني اعوذ بك من ان اضل او اضل او ازل او ازل او اظلم او اظلم
او اجهل او يجهل علي اللهم اني لم اخرج بطرا ولا اشرا ولا رياء ولا سمعة وانما خرجت من وطني
وفارقت اهلي وولدي اداء لفرضك واتباعا لسنة نبيك محمد صلى الله عليه وسلم وشوقا الى لقائك
فاذا مشى يقول اللهم بك اعتصمت واليك توجهت ووجهك اردت انت ثقتي ورجائي فاكفني
جميع ما اخاف واحذر اللهم زودني التقوى واغفر ذنوبي ووجهني للخير اينما توجهت فاذا ركب يقول
بسم الله الحمد لله رب العالمين سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين وانا الى ربنا لمنقلبون
الحمد لله الحمد لله الحمد لله الله اكبر الله اكبر الله اكبر سبحانك اني كنت من الظالمين اللهم انت الصاحب في السفر
والخليفة في الاهل والمال والولد اللهم اطو لنا الارض وسهل علينا الطريق وسيرنا فيها بطاعتك
اللهم اني اعوذ بك من وعثاء السفر وكآبة المنظر وسوء المنقلب في الاهل والمال والولد
فاذا وصل الى المنزل يقول الحمد لله على السلامة والبلاغ فاذا نزل يقول بسم الله توكلت على الله اعوذ
بكلمات الله التامات المباركات من شر ما خلق وذرأ وبرأ سلام على نوح في العالمين رب انزلني
منزلا مباركا وانت خير المنزلين اللهم اعطنا خير هذا المنزل وخير ما فيه واكفنا شره وشر ما فيه
فاذا ارتحل يقول الحمد لله الذي عافانا في منقلبنا ومثوانا اللهم كما اخرجتنا من منزلنا سالمين بلغنا
غيره آمنين فاذا اشرف على قرية في الطريق ذاهبا وآيبا يقول اللهم رب السموات
السبع وما اظللن ورب الارضين السبع وما اقللن ورب الشياطين وما اضللن ورب الرياح
وما ذرين ورب البحار وما جرين نسألك خير هذه البلدة وخير اهلها وخير ما فيها ونعوذ بك من شرها
وشر اهلها وشر ما فيها فاذا دخل الليل يقول يا ارض ربي وربك الله اعوذ بالله من شرك وشر ما دب
عليك اعوذ بالله من شر كل اسد واسود وحية وعقرب ومن شر ساكن البلد ومن شر والد
وما ولد ويقرأ المعوذتين واذا ضاع فليقل انا لله وانا اليه راجعون لا اله الا الله العظيم الحليم
لا اله الا الله رب العرش العظيم لا اله الا الله رب السموات ورب الارض ورب العرش العظيم لا اله الا انت سبحانك
اني كنت من الظالمين وهذا دعاء الفرج الذي رواه البخاري رحمه الله تعالى

فصل في زيارته صلى الله عليه وسلم يقول عند دخول المسجد بسم الله وعلى ملة رسول الله رب ادخلني
مدخل صدق واخرجني مخرج صدق واجعل لي من لدنك سلطانا نصيرا اللهم صل على سيدنا محمد وعلى آل محمد
واغفر لي ذنوبي وافتح لي ابواب رحمتك وادخلني فيها يا ارحم الراحمين ثم يتوجه الى الروضة الشريفة
فيصلي ركعتين تحية المسجد ثم يسجد شكرا لله تعالى ثم ياتي الى قبر النبي عليه السلام فيقف عند رأسه الكريم من جهة
الروضة لا من جهة الشباك مستقبل القبلة او يقف عند رجليه وهو اولى ويدنو منه مقدار ثلاث اذرع او اربع لا اكثر
ثم يسلم على النبي عليه السلام فيقول السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا نبي الله السلام عليك يا صفوة الله
السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا امين الله السلام عليك يا شفيع الامة السلام عليك يا سيد المرسلين
السلام عليك يا خاتم النبيين السلام عليك يا بشير السلام عليك يا نذير السلام عليك يا محمد السلام عليك يا احمد
السلام عليك وعلى اهل بيتك الطاهرين وعلى ازواجك الطاهرات امهات المؤمنين وعلى آلك واصحابك اجمعين
السلام عليك وعلى سائر الانبياء والمرسلين وعلى عباد الله الصالحين يا رسول الله جزاك الله عنا
افضل ما جزى نبيا عن قومه ورسولا عن امته اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد انك عبده ورسوله
ونبيه وامينه وخيرته من خلقه ومصطفاه واشهد انك بلغت الرسالة واديت الامانة ونصحت الامة
واوضحت الحجة وجاهدت في سبيل الله وقاتلت في دين الله حتى اتاك اليقين فصلى الله عليك
وعلى روحك الطاهرة الزكية وجسدك وقبرك صلوة دائمة الى يوم الدين يا رسول الله نحن وفدك وزوارك
جئناك من بلاد بعيدة قاصدين قضاء حقك والنظر الى مآثرك والتيمن بزيارتك والاستشفاع بك
الى ربنا فان الخطايا اثقلت كواهلنا وانت الشافع المشفع الموعود بالشفاعة والمقام المحمود
وقد قال الله تعالى ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا
وقد جئناك ظالمين انفسنا مستغفرين لذنوبنا مستشفعين بك الى ربنا فاشفع لنا عند ربك و
ان يميتنا على سنتك ويحشرنا في زمرتك وان يوردنا حوضك ويسقينا بكاسك غير خزايا ولا نادمين
الشفاعة الشفاعة يا رسول الله الشفاعة الشفاعة يا رسول الله الشفاعة الشفاعة يا رسول الله ربنا آتنا
حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا في امرنا وثبت اقدامنا
على القوم الكافرين اللهم آته الوسيلة والفضيلة والدرجة الرفيعة وابعثه مقاما محمودا الذي وعدته
لا تخلف الميعاد اللهم كما نولتنا في الدنيا زيارته فنولنا في الآخرة شفاعته يا ارحم الراحمين وصل على
آله وصحبه اجمعين ومن عجز عن حفظ ذلك فليكثر السلام عليك يا رسول الله ثم يبلغه سلام من
السلام عليك يا رسول الله من فلان بن فلان يسلم عليك ويستشفع بك الى ربك فاشفع له و
ثم يقف تجاه وجهه الكريم من جانب الشباك وهو المعهود اليوم للسلام فيستدبر القبلة و

ثم يمشي عن يمينه قدر ذراع حتى يحاذي رأس ابي بكر الصديق رضي الله عنه فيقول السلام عليك يا خليفة رسول الله

السلام عليك يا صاحب رسول الله في الغار السلام عليك يا رفيقه في الاسفار السلام عليك يا امينه على الاسرار

جزاك الله عنا افضل ما جزى اماما عن امة نبيه فلقد خلفته احسن الخلف وسلكت طريقه ومنهاجه

خير سلوك وقاتلت اهل الردة والبدع ونصرت الاسلام وكفلت الايتام ووصلت الارحام

ولم تزل قائما بالحق ناصرا لاهله حتى اتاك اليقين فالسلام عليك ورحمة الله وبركاته .

اللهم امتنا على حبه ولا تخيب سعينا في زيارته يا ارحم الراحمين ثم يتحول الى جانب اليمين

ايضا قدر ذراع حتى يحاذي رأس عمر بن الخطاب رضي الله عنه ويقول السلام عليك يا مظهر الاسلام السلام عليك

يا مكسر الاصنام السلام عليك يا فاروق السلام عليك يا من نطق بالصواب . ووافق قوله

محكم الكتاب جزاك الله عنا افضل الجزاء ورضي عمن استخلفك فلقد نظرت الى الاسلام والمسلمين

حيا وميتا فكفلت مثل الايتام ووصلت الارحام وقوي بك الاسلام وكنت للاسلام

هاديا ومهديا جمعت شملهم واغنيت فقيرهم وجبرت كسيرهم فالسلام عليك ورحمة الله وبركاته

ثم يرجع عن شماله قدر نصف ذراع ويقف عند رأسيهما رضي الله عنهما ويقول

السلام عليكما يا ضجيعي رسول الله صلى الله عليه وسلم ورفيقيه ووزيريه ومشيريه ومعاونيه

على القيام في الدين والقائمين بعده بمصالح المسلمين جزاكما الله عنا افضل الجزاء جئنا

[illegible] نتوسل بكما الى رسول الله صلى الله عليه وسلم ليشفع لنا الى الله تعالى ويسأل ربنا ان يتقبل سعينا

[illegible] ويحيينا على ملته ويميتنا عليها ويحشرنا في زمرته . ثم يدعو لنفسه ولوالديه ولمن اوصاه

وجميع المسلمين ويسأل حاجته ويصلي على النبي صلى الله عليه وسلم في آخره ثم يرجع القهقرى ويقف

[illegible] عند رأسه صلى الله عليه وسلم مستقبل القبلة كالاول ويقول ايضا اللهم انك قلت

[illegible] ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيما

[illegible] ظالمين انفسنا سامعين قولك طائعين لامرك مستشفعين بنبيك صلى الله عليه وسلم اليك

[illegible] ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار

[illegible] العزة عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين ويزيد من الادعية ما شاء

[illegible] بحسب صفاء قلبه . وينبغي ان ينشد بيتي الاعرابي اللذين رواهما العتبي وهما

يا خير من دفنت بالقاع اعظمه . فطاب من طيبهن القاع والاكم .

نفسي الفداء لقبر انت ساكنه . فيه العفاف وفيه الجود والكرم .

فاذا فرغ من زيارته صلى الله عليه وسلم وعزم على الخروج الى بيت الله الحرام فليقل عند خروجه من المدينة ووداعه

اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارة نبيك صلى الله عليه وسلم ويسر لي العود الى الحرمين مرة بعد مرة

وارزقني العفو والعافية والمعافاة الدائمة في الدين والدنيا والآخرة وان جعلته آخر العهد

فعوضني الجنة والنظر الى وجهك الكريم . ويدعو ان يسر له الوقوف بعرفة والطواف بالبيت واتمام

المناسك ويقول اللهم وان توفيتني قبل ذلك فاني اشهد في مماتي كما شهدت في حياتي

انه لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار .

فصل في دخول مكة شرفها الله تعالى يستحب ان يقول عند معاينة البيت اللهم زد بيتك هذا

تشريفا وتعظيما ومهابة وتكريما وزد من شرفه وعظمه وحجه واعتمره تشريفا وتعظيما ومهابة وتكريما

اللهم انت السلام ومنك السلام واليك يرجع السلام حينا ربنا بالسلام الله اكبر لا اله الا الله فاذا دخل

الحرم الشريف يقول اللهم هذا حرمك وامنك الذي من دخله كان آمنا فاسألك بانك انت الله الذي

لا اله الا انت الرحمن الرحيم ان تصلي على محمد صلى الله عليه وسلم وان تحرم لحمي ودمي على النار اللهم آمني من عذابك

يوم تبعث عبادك والدعاء مستجاب عند معاينة البيت الشريف ويستحب ان يدخل من باب بني شيبة اي باب السلام ويقول

اعوذ بالله العظيم وبوجهه الكريم وبسلطانه القديم من الشيطان الرجيم بسم الله والحمد لله والسلام على رسول الله

اللهم اغفر لي ذنوبي وافتح لي ابواب رحمتك ومغفرتك وادخلني فيها اللهم ان هذا حرمك وموضع امنك

فحرم لحمي وعظمي وبشري على النار فاذا اراد طواف القدوم فيمشي اولا نحو الحجر الاسود فاذا وصل اليه

كبر رافعا يديه جاعلا باطن كفيه الى الحجر لا الى السماء ويكبر ويهلل وصفة التكبير ان يقول بسم الله والله اكبر

اللهم ايمانا بك وتصديقا بكتابك ووفاء بعهدك واتباعا لسنة نبيك محمد صلى الله عليه وسلم

وصفة التهليل ان يقول لا اله الا الله وحده صدق وعده ونصر عبده واعز جنده وهزم الاحزاب وحده

لا شيء قبله ولا شيء بعده لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير

آمنت بالله العظيم وكفرت بالجبت والطاغوت فاذا كبر ارسل يديه ثم يستلم الحجر الاسود فيضع كفيه عليه ويقبله [illegible]

فاذا وصل الى ما يقابله باب الكعبة وجاوز مقام ابراهيم يقول اللهم ان هذا البيت بيتك وهذا الحرم حرمك

وهذا الامن امنك وهذا مقام العائذ بك من النار فاعذني من النار واذا اتى الركن العراقي يقول

اللهم اني اعوذ بك من الشك والشرك والنفاق وسوء الاخلاق وسوء المنقلب في الاهل والمال والولد

واذا سامت ميزاب الرحمة يقول اللهم اظلني تحت ظل عرشك يوم لا ظل الا ظلك اللهم اسقني بكاس نبيك محمد صلى الله عليه وسلم

شربة هنيئة مريئة لا اظمأ بعدها ابدا واذا اتى الركن الشامي يقول اللهم اجعله حجا مبرورا وسعيا مشكورا وتجارة

لن تبور برحمتك يا عزيز يا غفور وارحم وتجاوز عما تعلم انك انت الاعز الاكرم واذا اتى الركن اليماني لا يقبله وان

استلمه حسن ويقول عند استلامه اللهم اني اعوذ بك من الكفر والفقر ومن عذاب القبر واسألك العفو والعافية في الدنيا والآخرة

ويقول بين الركن اليماني والحجر ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار ويختم باستلام الحجر سنة

فاذا فرغ من الطواف اتى الملتزم ويقول يا رب البيت العتيق اعتقني واعتق رقبتي من النار واعذني من كل سوء وقنعني

بما رزقتني وبارك لي فيما آتيتني اللهم عبدك ببابك يرجو عفوك ومغفرتك ويدعو بحاجته ويجيء الى [illegible]

[illegible] المقام فيصلي فيه ركعتي سنة الطواف ويقول بعد الركوع اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات واغفر ذنوبي وقنعني بما رزقتني وبارك لي [illegible]

[illegible] زمزم فيشرب ويقول اللهم اني اسألك رزقا واسعا وعلما نافعا وشفاء من كل داء ثم يعود الى الحجر فيستلمه [illegible]

٤٨

فصل في السعي يخرج الى الصفا ويقول اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله والحمد لله
اللهم صل على رسولك محمد وعلى ال محمد وسلم اللهم اغفر لي ذنوبي وافتح لي ابواب رحمتك وادخلني فيها واعذني
من الشيطان الرجيم فاذا صعد على الصفا ورأى البيت من بابه استقبل القبلة وهلل وكبر واثنى وصلى ودعى
ويجوز رافعا يديه وبطون كفيه نحو السماء ويقول الله اكبر الله اكبر الحمد لله على ما هدانا والحمد لله على ما اولانا
لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت بيده الخير وهو على كل شيء قدير لا اله الا الله وحده
صدق وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده لا اله الا الله ولا نعبد الا اياه مخلصين له الدين ولو كره الكافرون
ثم يهبط من الصفا نحو المروة ويمشي على هينته ويقول عند هبوطه اللهم استعملني بسنة نبيك محمد صلى الله عليه وسلم
وتوفني على ملته واعذني من مضلات الفتن يا ارحم الراحمين فاذا وصل الى بطن الوادي سعى وهرول حتى يجاوز
الميل الاخضر ويقول في سعيه رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انك انت الاعز الاكرم نجنا من النار سالمين
وادخلنا الجنة آمنين ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار فاذا جاوز الميل الاخضر
يمشي على هينته حتى يأتي المروة فيصعد عليها ويستقبل القبلة ويهلل ويكبر ويدعو بحاجته فانه من المواضع المجربة للاجابة
فاذا خرج الى عرفات يوم التروية يقول عند توجهه اللهم اياك ارجو واياك ادعو واليك ارغب فبلغني
صالح املي واصلح لي في ذريتي فاذا دخل منى يقول اللهم هذا ما دللتنا عليه من المناسك اسألك ان تمن
علينا بجوامع الخير وبما مننت به على ابراهيم خليلك ومحمد نبيك صلى الله عليهما وسلم وبما مننت به
على اوليائك واهل طاعتك فانا عبدك في قبضتك ناصيتي بيدك تفعل بي ما اردت جئت
طالبا مرضاتك فارض عني يا ارحم الراحمين ويبيت ليلة عرفة بمنى وهو سنة ثم يتوجه الى عرفات صباحا وعليه
السكينة والوقار ويقول اللهم اليك توجهت وعليك توكلت ووجهك اردت اسألك ان تبارك لي
في سفري وتقضي في عرفات حاجتي وتقبل حجتي وتغفر ذنوبي وتجعلني ممن تباهي بهم الملائكة المقربين
فاذا قرب من عرفات ووقع بصره على جبل الرحمة يقول اللهم اغفر لي وتب علي واعطني سؤلي ووجه لي الخير
اينما توجهت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ثم يلبي الى ان يدخل عرفات وينزل بها حيث شاء
فصل في الوقوف بعرفة روى الترمذي عن علي رضي الله عنه كان اكثر دعاء النبي صلى الله عليه وسلم يوم عرفة في الموقف
اللهم لك الحمد كالذي تقول وخيرا مما نقول اللهم لك صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي واليك مآبي ولك
ربي تراثي اللهم اني اعوذ بك من شر ما يجيء به الريح وينبغي ان يلحق فيما بين ذلك ويصلي على النبي عليه السلام
ومن الادعية المختارة فيه اللهم انت ربي لا اله الا انت خلقتني وانا عبدك وانا على عهدك ووعدك ما استطعت
اعوذ بك من شر ما صنعت ابوء لك بنعمتك علي وابوء بذنبي فاغفر لي فانه لا يغفر الذنوب الا انت ربنا آتنا
في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار اللهم اني ظلمت نفسي ظلما كثيرا ولا يغفر الذنوب
الا انت فاغفر لي مغفرة من عندك وارحمني انك انت الغفور الرحيم اللهم اغفر لي مغفرة تصلح بها شأني في الدارين
وتب علي توبة نصوحا لا انكثها ابدا والزمني سبيل الاستقامة حتى لا ازيغ عنها ابدا اللهم انقلني من ذل المعصية

الى عز الطاعة واكفني بحلالك عن حرامك واغنني بفضلك عمن سواك اللهم نور قلبي وقبري واعذني من الشر كله
واجمع لي الخير كله اللهم اليك خرجنا وبفنائك انخنا واياك قصدنا وما عندك طلبنا ولاحسانك
تعرضنا ورحمتك رجونا ومن عذابك اشفقنا ولبيتك الحرام حججنا يا من يملك حوائج السائلين
ويعلم ما في ضمير الصامتين اللهم انا اضيافك ولكل ضيف قرى فاجعل قرانا من فضلك الجنة
اللهم لكل سائل عطية ولكل راج ثواب ولكل متوسل اليك عفو يا عفو قد وفدنا اليك بلوغا بيتك
الحرام وشهدنا هذه المشاهد العظام رجاء لما عندك فلا تخيبنا واعف عنا وتجاوز عنا واعتق
رقابنا من النار اللهم يا من لا يشغله شان عن شان ويا من لا تغلطه المسائل ويا من لا يبرمه الحاح الملحين
ولا مسئلة السائلين تقبل منا اللهم اجعل لي في بصري نورا وفي سمعي نورا وفي قلبي نورا واجعل لي نورا
اللهم اشرح لي صدري ويسر لي امري اعوذ بك من وساوس الصدور وشتات الامور وفتنة القبور ويقول
اللهم اني اسألك ان تغفر لي ما تقدم من ذنبي وتعصمني فيما بقي من عمري وتفتح لي ابواب طاعتك وتغلق عني
ابواب معصيتك وتصرف عني فسقة الانس والجان وتحفظني من بين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي
ومن فوقي ومن تحتي وتلبسني ثياب التقوى والعافية ابدا ما ابقيتني وترحمني اذا توفيتني وتجعلني ممن
يكسب المال من حله وينفقه في سبيلك والذي تتقبله ويكثر من قول لا اله الا الله ويقول يا فاطر الارضين
والسموات ضجت لك الاصوات بصنوف اللغات يسألونك الحاجات وحاجتي ان ترحمني في البلى
اذا نسيني الاهل والاقربون اللهم انك تسمع كلامي وترى مكاني وتعلم سري وعلانيتي ولا يخفى عليك
شيء من شاني انا الفقير المستغيث المستجير المعترف بذنبه ابتهل اليك ابتهال المذنب الذليل وادعوك
دعاء الخائف الضرير دعاء من خضعت لك رقبته وفاضت لك عبرته الهي اخرست المعاصي لساني فما لي
وسيلة من عمل ولا شفيع سوى الآمال وانت اكرم الاكرمين الهي انا العواد الى الذنوب وانت
العواد الى الكرم والجود توسلت اليك بجاه نبيك محمد صلى الله عليه وسلم فاغفر لي ذنوبي وتب علي وارحمني
يا ارحم الراحمين وصل اللهم على البشير النذير السراج المنير الطيب الطاهر المبارك وآله الطيبين
الطاهرين وصحبه اجمعين وسلم تسليما كثيرا الى يوم الدين ويدعو بما بدا له غير ذلك فاذا غربت الشمس يقول
اللهم لا تجعله آخر العهد من هذا الموقف من فضلك وارزقنيه ابدا ما ابقيتني واجعلني اليوم مفلحا منجحا مرحوما
مستجابا دعائي مغفورا ذنوبي واجعلني من اكرم وفدك عليك واعطني افضل ما اعطيت احدا من خلقك
من النعمة والرضوان والتجاوز والغفران والرزق الواسع الحلال الطيب وبارك لي في جميع اموري وما ارجع
اليه من اهلي وولدي ومالي ولا تردني خائبا من كرمك يا ارحم الراحمين وصل اللهم على سيدنا محمد وعلى آله
وصحبه اجمعين والحمد لله رب العالمين وينبغي ان يكبر ويهلل عند الافاضة ويقول اللهم اليك افضت ومن
عذابك اشفقت واليك رغبت ومنك رهبت فاقبل نسكي وعظم ثوابي واستجب دعائي وزدني علما وايمانا وسلم
لي ديني واخلفني فيما تركت وانفعني بما علمتني يا ارحم الراحمين ويدعو بجوامع الكلم المأثورة عنه عليه الصلاة والسلام
ومنها اللهم اني اسألك من الخير كله عاجله وآجله ما علمت منه وما لم اعلم واعوذ بك من الشر كله عاجله وآجله ما علمت منه وما لم اعلم
واسألك الجنة وما قرب اليها من قول وعمل واعوذ بك من النار وما قرب اليها من قول وعمل واسألك من خير ما سألك منه

